

ایینه پژوهش

سال سی و هفتم، شماره اول
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۷

۲۱۷

دوماهنامه
ایینه پژوهش

سال سی و هفتم، شماره اول
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵

Ayeneh-ye- Pazhoohesh

Vol.37, No.1 Apr - May 2025

A bi-monthly journal exclusively
review & information dissemination

217

dedicated to book critique, book
in the field of Islamic culture

امید هادیان برسیانی | محمد دهقانی اراکی | جویا جهانبخش | امید حسینی نژاد | مجید جلیسه
نذیر احمد / شیوا امیرهدایی | حیدر عیوضی | آریا طبیب زاده | امیرحسن خورش
سیدضیاء مرتضوی | محمد غلامی | حمید عطائی نظری
علی ایمانی ایمنی | سعید مهدوی فر | رسول جعفریان

وقتی ترجمه تاریخ می سازد | نامه ای نویافته از آیت الله شبیری زنجانی به استاد مینوی در سال ۱۳۳۷
«کَالشَّمْسِ فِي رَابِعَةِ النَّهَارِ» | خراسانیات (۸) | چاپ نوشت (۲۳) |
مطالعات زبان و ادب فارسی در شبه قاره (۲) | آینه های شکسته (۱۳)
«سبک پشت» بی سنگ | ارزیابی اعتبار کتاب مزار عبدالله اصم
امامت و ولایت در محقق ترجمه ای جدید از قرآن کریم | معرفی و بررسی تصحیح تازه تنبیه الغافلین
«چون هَدَيَانِ مَحْمُومٌ نامفهوم»

نکته، حاشیه، یادداشت

پیوست آینه پژوهش: محمد بن عمر واقدی (۱۳۰-۲۰۷ق)

پرتال
دوماهنامه
ایینه پژوهش
Jap.isca.ac.ir



امامت و ولایت در محاق ترجمه‌ای جدید از قرآن کریم

«نقدی بر ترجمه محمدعلی کوشا»

سیدضیاء مرتضوی

| ۲۴۲ - ۲۰۳ |

۲۰۳

آبینه پژوهش | ۲۱۷

سال ۳۷ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵

چکیده: ترجمه جدید قرآن کریم همراه با شرح، به دست فاضل محترم، جناب محمدعلی کوشا و گروه همکار، پس از ده سال تلاش با استقبال علاقه‌مندان و نیز برخی منتقدان روبرو شد؛ چنان‌که پیش‌تر در همین نشریه نقدها و پاسخ‌هایی منتشر شده است. آنچه پیش رو است، نقدی متفاوت و از نگاه کلامی و تفسیر و معطوف به ارزیابی این ترجمه از چشم‌انداز باورهای رایج و مستند شیعی است که به باور ناقد، در «محاق» برخی برداشت‌ها و باورهای خاص مترجم محترم در هر دو بخش ترجمه و شرح قرار گرفته است؛ بی‌آنکه دست‌کم عمده‌ای از خوانندگان و مراجعان به ترجمه، به این ناسازگاری‌ها یا بخشی از آنها واقف شوند و طبعاً این ترجمه را از این منظر در سیاق سایر ترجمه‌ها و تفاسیر شیعی قلمداد می‌کنند و این خود نوعی «اغراء به جهل» است. برای نشان دادن رویکرد متفاوت اما رنج‌آور مترجم محترم در تفسیر و ترجمه آیات و چگونگی به «محاق» رفتن موضوع بسیار مهم امامت و ولایت، ده مورد از مهم‌ترین آیات که در نگاه متکلمان، محدثان و مفسران امامیه بخش عمده‌ای از مستندات باورهای شیعی در موضوع امامت و ولایت اهل بیت (ع) است، محور بحث قرار گرفته است؛ آیات «تطهیر»، «مودت»، «تبلیغ امامت»، «اکمال دین»، «اولی‌الأمر»، «ابتلاء»، «ولایت»، «خمس و انفال»، «فیء» و «ذی‌القربی». چنان‌که در بخش پایانی نشان داده‌ام که رویکرد یادشده درباره آیات اختصاصی فضایل اهل بیت (ع) نیز وجود دارد؛ آیتی مانند آیه «یطعمون الطعام» در سوره انسان و آیه «و من عنده علم الكتاب» در سوره رعد.

Imamate and Walāya in the Eclipse of a New Qur'an Translation: A Critique of Muḥammad-'Alī Kūshā's Translation

Abstract: A new Persian translation of the Holy Qur'an, accompanied by explanatory commentary and prepared by the respected scholar Muḥammad-'Alī Kūshā and his collaborators after a decade of effort, has attracted considerable attention from both readers and critics. Previous issues of this journal have already published reviews of the work as well as responses to those critiques. The present study offers a different perspective, approaching the translation from the standpoint of Shi'i theology and Qur'anic exegesis and evaluating it in light of established and well-documented Imāmi beliefs. The author argues that, in both its translation and commentary sections, the work places certain central doctrines of Imāmi thought—particularly the concepts of Imamate and Walāya—into eclipse under the influence of the translator's own interpretive assumptions. As a result, many readers may remain unaware of significant divergences between the views presented in the translation and the positions commonly upheld within the Shi'i exegetical tradition, naturally assuming the work to be consistent with other Shi'i translations and commentaries. According to the author, such a situation risks creating a form of intellectual misguidance through the concealment of these difference. To demonstrate this distinctive yet problematic interpretive approach, the article examines ten of the most important Qur'anic verses traditionally regarded by Imāmi theologians, traditionists, and exegetes as foundational textual evidence for the doctrines of Imamate and the Walāya of the Ahl al-Bayt. These include the verses of Purification (*Ṭaḥīr*), Affection (*Mawadda*), the Proclamation of Imamate (*Ṭabīgh*), the Perfection of Religion (*Ikmal al-Dīn*), Obedience to Those in Authority (*Ulī al-Amr*), Trial (*Ibtīlā*), Walāya, Khums and Anfāl, Fay', and Dhū al-Qurbā. In the concluding section, the study further argues that a similar interpretive tendency can be observed in the treatment of verses specifically associated with the virtues of the Ahl al-Bayt, such as the verse "They give food, despite their love for it" (Q 76) and the verse "And he who possesses knowledge of the Book" (Q 13:43).

Keywords: Imamate, Walāya, Qur'an translation, Muḥammad-'Alī Kūshā, Shi'i exegesis, theological criticism, Ahl al-Bayt, Qur'anic commentary.

اشاره

۱. حدود سه سال از انتشار ترجمه قرآن کریم به دست فاضل گرامی جناب محمدعلی کوشا می‌گذرد. به تازگی مترجم محترم، نسخه‌ای از چاپ سوم ترجمه را به این بنده کمترین هدیه کرد و با فروتنی خواست اگر نکاتی اصلاحی به نظر رسید، به اطلاع ایشان برسد تا برای چاپ بعد مورد توجه قرار گیرد. این حسن استقبال از نقد مایه سپاسگزاری است؛ آن هم برای اثری که بیش از ده سال صرف آن شده و تنها ملاحظه چند صفحه آن، گویای دقت‌ها و زحمات فراوان و بلکه طاقت فرسای مترجم و گروه محترم همکار است و گزارشی از آن در پایان ترجمه آمده و شیوه‌نامه آن نیز جداگانه منتشر شده است.

۲. اینجانب مجال و توانی برای ملاحظه ترجمه کامل نداشت؛ با این حال به نظر رسید به رسم قدردانی، بخشی از ترجمه ملاحظه شود تا اگر نکاتی به نظر آمد، به آگاهی مترجم برسد و به صورت اتفاقی سوره مبارکه «مائده» انتخاب شد و نکاتی در متن ترجمه و پاورقی‌های سوره به نظر رسید. اما ملاحظه برخی اشکال‌های مهم و پیگیری موارد هم‌سنخ در برخی سوره‌های دیگر، نشان داد که گویا رویکرد کلی در این ترجمه تا آنجا که به موضوع مهم امامت و ولایت و جایگاه رفیع و اختصاصی اهل بیت (ع) و آیات معروف آن برمی‌گردد، متفاوت از باورهای رایج و مستند ماست و در مقایسه با برخی موضوعات دیگر، گرفتار ترجمه و تفسیری متفاوت از متون معتبر امامیه شده است.

به تعبیر دیگر، امامت و ولایت در محاق ترجمه‌ای قرار گرفته است که اعلام ده سال تلاش و تدریس برای انجام آن و اهتمام و نظارت برخی ویراستاران محترم، طبعاً نوعی حس اعتماد به آن را پدید می‌آورد و چه بسا برخی مراجعان بر این کاستی واقف نگردند؛ به ویژه که ضمیمه شده است برخی مقامات «معظم»^۱ نیز آن را ستوده‌اند، در حالی که پیداست برای ایشان مجالی برای ارزیابی ترجمه از این منظر نبوده است.

۳. به هر حال، این نقصان رنج‌آور برای این بنده که پیش‌تر نیز در همین ترجمه به صورت موردی و گذرا به مواردی از این قبیل برخورد کرده بود، مایه تأسف و بلکه تأثر شد و این با وجود اذعان به ارزش اصل ترجمه و نقاط قوت آن است که نیازمند بررسی و گزارش جداگانه است و از مجال این نقد بیرون است؛ از آن جمله پاورقی‌های توضیحی فراوانی که در هر صفحه به کمک فهم بهتر آیات می‌آید و نشان‌دهنده زحمات زیاد مترجم و گروه همکار است و از این منظر می‌توان این اثر را چنان‌که خود مترجم محترم خاطر نشان می‌سازد، نوعی تفسیر یا تفسیرگونه شمرد و

۱. نگارش این مقاله مربوط به آذر ۱۴۰۴ و چند ماه پیش از شهادت آن مقام معظم است.

بخشی از نقد ما نیز متوجه همین ویژگی است که در موضوع ولایت و امامت، سؤال‌انگیز است و اینکه چرا به فراوانی شاهد شرح و توضیح درباره بسیاری نکات جزئی هستیم و شأن نزول برخی آیات بازگو شده است و البته نوعاً اشکالی بر آن نیست؛ اما در بخشی از آیات موضوع بحث، از یک خط توضیح نیز دریغ شده و حداکثر به برخی منابع تفسیری ارجاع شده است. و اگر هم به هر دلیل نظر مفسران شیعی و مستند به روایات فریقین و گاه متواتر مقبول نظر مترجم قرار نگرفته است، چرا همه جا به نظر آنان اشاره نشده است تا خواننده واقف تفاوت شود؟

۴. بنابراین با توجه به انتشار چندباره این ترجمه، چاره کار در این دیده شد که از خرده‌گیری موارد جزئی و طرح خصوصی آن صرف نظر شود و تنها از منظر چگونگی ترجمه و شرح آیات شاخص در مسئله حیاتی امامت و ولایت، به ارزیابی و نقد روش و رویکرد این ترجمه پرداخته و در معرض دید عموم گذاشته شود؛ هم برای آشنایی نزدیک‌تر با میزان استقامت این ترجمه از نگاه معارف قرآنی و کلامی شیعی و هم تا هر جا که مقبول طبع و نظر و اهتمام مترجم محترم قرار گرفت، در چاپ بعد اصلاح و تکمیل شود و اگر هم عذر مترجم این باشد که در تمام موارد مورد نقد که در ادامه در «ده محور کلی» می‌آید، نظر و برداشت خود را بیان کرده است و در مواردی به نگاه روشن و مدلل مفسران و متکلمان شیعی که مستند به روایات بی‌شمار است، حتی اشاره نیز نکرده است، دست‌کم دیگران بر این واقع واقف باشند و «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ و ما توفیقی إلا بالله».

۱. آیه تطهیر، احزاب، آیه ۳۳

یکی از آیات مهم در بیان جایگاه ویژه اهل بیت (ع) و اثبات ویژگی عصمت در آنان، آیه تطهیر است و روایات بسیاری نیز در منابع شیعی و سنی در شرح متعلق آن وارد شده است؛ روایاتی که بر ناظر بی‌طرف تردیدی باقی نمی‌گذارد. همان‌گونه که ظاهر آیه در تغییر ضمیر جمع مؤنث به جمع مذکر نشان می‌دهد، این آیه مستقل نازل شده است و اختصاص به افراد خاص و معدودی از خاندان پیامبر (ص) دارد که آنان را داخل کساء کرد و به روشنی و بی‌هیچ تردیدی نشان داد که آنان عبارت‌اند از: علی، فاطمه، حسن و حسین صلوات الله علیهم؛ از این رو همسران پیامبر (ص) حتی ام‌سلمه که این آیه در خانه او نازل شد را نیز شامل نمی‌شود تا چه رسد به دیگران. آیه شریفه که در سیاق آیات قبلی و بعدی با ضمائر جمع مؤنث و خطاب به زنان پیامبر (ص) قرار گرفته و بخشی از همین آیه ۳۳ است، این‌گونه است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

چنان‌که برخی محققان ارجمند به تفصیل بررسی کرده‌اند و خاطر نشان ساخته‌اند، بر اساس تبیین و تفسیر قطعی پیامبر (ص)، مراد از «اهل بیت» در این آیه، علی، فاطمه، حسن و

حسین (ع) هستند^۱ و بررسی نقل‌های فراوان در این باره تردیدی باقی نمی‌گذارد که به قول آلوسی مفسر، قضیه «کساء» و جلوگیری از ورود ام سلمه و غیر آن «أكثر من ان تحصی» است: «و أخبار إدخاله (ص) علیا و فاطمة و ابניהما رضی الله تعالی عنهم تحت الكساء، و قوله علیه الصلاة والسلام: اللهم هؤلاء أهل بيتی و دعائه لهم و عدم إدخال أم سلمة أكثر من أن تحصی»^۲.

حتی ابن حجر هیثمی که الصواعق را در ردّ شیعه می‌نویسد نیز تصریح می‌کند بیشتر مفسران معتقدند آیه درباره علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) نازل شده است؛ به دلیل ضمائر مذکر در آن: «اکثر المفسرین علی أنها نزلت فی علی و فاطمة و الحسن و الحسين لتذکیر ضمیر عنکم و ما بعده»^۳. این استدلال را جناب زید بن علی شهید نیز کرده است. وی به نقل ابی الجارود، پس از بیان اینکه مقصود از آیه تطهیر اهل و ذریه پیامبر (ص) است، به افرادی نادان اشاره می‌کند که گمان می‌کنند مراد از آن همسران پیامبر (ص) است و با تأکید بر دروغگویی اینان، سوگند می‌خورد اگر مقصود این بود، می‌گفت: «لیذهب عنکم...»: «... إن جهالا من الناس یزعمون إنما أراد بهذه الآية أزواج النبی (ص) و قد کذبوا و أثموا، و أیم الله لو عنی بها أزواج النبی (ص) لقال: لیذهب عنکم الرجس و یطهرکن تطهیراً»^۴.

در نقل‌های چندی که از ام سلمه در منابع اهل سنت آمده، از جمله وارد شده است که وقتی وی که در آستانه در بود، به پیامبر (ص) گفت: ای رسول خدا، آیا من از اهل بیت نیستم؟ پیامبر (ص) فرمود: «إتک إلی خیر، إتک من أزواج النبی»^۵؛ جمله‌ای که تأکیدی دوچندان بر این است که زنان پیامبر (ص) در شمار اهل بیت (ع) نیستند و آیه اختصاص به اصحاب کسا دارد.

در میان مفسران ما برای نمونه، مفسر بزرگ علامه طباطبایی که به شهادت تفاوت سیاق و نیز به دلالت آشکار روایات بسیار از منابع فریقین که وی شمار آنها را بیش از هفتاد روایت می‌شمارد و بسیاری از آنها به روشنی دلالت بر اختصاص به آن پنج تن آل کسا (ع) دارد، تأکید می‌کند که این آیه همراه آیات پیش و پس از آن نازل نشده است؛ روایاتی که به گفته وی حتی در یکی از آنها نیز نیامده است که این آیه همراه آیات دیگر نازل شده و کسی از مفسران نیز چنین ادعایی نکرده است، حتی از سوی کسانی مانند عکرمه و عروه که گفته شده قائل به اختصاص آیه به

۱. مهدوی‌راد، آفاق سنت، ص ۱۵۱.

۲. آلوسی، روح المعانی، ج ۱۱، ص ۱۹۵.

۳. هیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۴۱۷.

۴. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۹۴.

۵. از جمله: سیوطی، الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

همسران پیامبر (ص) بوده‌اند؛ از این رو آقای طباطبایی قرار گرفتن آیه در میان آیات یادشده را ناشی از دستور پیامبر (ص) یا به دست کسانی می‌داند که قرآن را جمع کردند: «و لم یرد حتی فی روایة واحدة نزول هذه الآية فی ضمن آیات نساء النبی و لا ذکره أحد حتی القائل باختصاص الآية بأزواج النبی كما ینسب إلى عکرمة و عروة، فالآیة لم تكن بحسب النزول جزءاً من آیات نساء النبی و لا متصلة بها و إنما وضعت بينها إما بأمر من النبی (ص) أو عند التألیف بعد الرحلة»^۱.

علامه طباطبایی با نام بردن از بخشی از روایان نخست اهل سنت مانند ام سلمه، عایشه، انس بن مالک، ابوسعید خدری و ابن عباس، طرق اهل سنت را نزدیک به چهل مورد می‌شمارد و مجالی برای بازگویی نیست. ایشان در تأیید نزول جداگانه آیه خاطرنشان می‌شود که اگر به فرض این بخش از میان برداشته شود، هیچ خللی در اتصال بخش قبل و آیه رخ نمی‌دهد و معنا و مقصود آیات آسیب نمی‌بیند؛ از این رو محل این آیه را مانند آیه «الیوم ینس الذی کفروا من دینکم» می‌شمارد که در میان آیات خوردنی‌های حرام آمده است و در ادامه جداگانه درباره آن سخن خواهیم گفت.

از سوی دیگر، علامه طباطبایی متعلق حصر در کلمه «إنما» را دو چیز می‌شمارد: «تطهیر» و «اهل البيت» و تأکید می‌کند که در آیه دو گونه حصر وجود دارد: الف) حصر اراده خداوند در از میان بردن رجس و تحقق تطهیر؛ ب) حصر حصول این معنا در اهل بیت: «کلمة "إنما" تدل علی حصر الإرادة فی إذهاب الرجس و التطهیر و کلمة أهل البيت ... ففي الآية فی الحقیقة قصران قصر الإرادة فی إذهاب الرجس و التطهیر و قصر إذهاب الرجس و التطهیر فی أهل البيت».

علامه طباطبایی آن‌گاه به شرح معنای «رجس» و «تطهیر» می‌پردازد و به تفصیل نشان می‌دهد که اولاً مقصود از تطهیر، مجهز کردن این افراد به درک حق در اعتقاد و عمل است؛ ثانیاً مراد از اراده یادشده در آیه اراده تشریحی نیست؛ در نتیجه اراده مستمر خداوند این است که اهل بیت (ع) برخوردار از موهبت «عصمت» در اعتقاد و عمل شوند؛ یعنی اراده تکوینی: «من المعلوم أن ما یقابل الاعتقاد الباطل هو الاعتقاد الحق فتطهیرهم هو تجهیزهم بإدراك الحق فی الاعتقاد و العمل، و یكون المراد بالإرادة أيضا غیر الإرادة التشريعية لما عرفت أن الإرادة التشريعية التي هي توجیه التكاليف إلى المكلف لا تلائم المقام أصلاً، و المعنى: أن الله سبحانه تستمر إرادته أن یخصکم بموهبة العصمة بإذهاب الاعتقاد الباطل و أثر العمل السيئ عنکم أهل البيت و إیراد ما یزیل أثر ذلك علیکم و هي العصمة»^۲.

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۱.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۳.

چنان‌که پیش از آن، مفسر نامدار و پیشین شیعه، جناب شیخ الاسلام طبرسی نیز بر هر سه حقیقت یادشده تأکید دارد؛ اینکه مقصود از اراده، اراده تشریحی نیست که امری عام است و شامل همه مکلفان می‌شود؛ دیگر اینکه مقصود از تطهیر همان عصمت است؛ بالاخره اینکه این امر اختصاص به افراد خاص و شناخته‌شده‌ای دارد که عبارت‌اند از پیامبر(ص)، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام، به شهادت روایات فراوانی که از فریقین وارد شده است. با این تفاوت که علامه طباطبایی تغییر خطاب از زنان پیامبر(ص) به ویژه اهل بیت را ناشی از قرارگرفتن بعدی آیه در میان آیات شمرد و جناب طبرسی اختصاصی بودن خطاب در «عنکم» و التفات از خطاب به زنان پیامبر(ص) را امری بسیار شایع در کلام عرب، از جمله در قرآن می‌داند.

جناب طبرسی، نه این است که درباره قلمرو آیه تنها سه نظر را در میان مفسران بازگو کرده باشد، بلکه پس از اشاره به دو گفته نادری که قبول ندارد، با اشاره به گفته اکثریت قاطع صحابی‌هایی مانند ابوسعید خدری، انس بن مالک، واثله بن اسقع، عایشه و ام سلمه که آیه را ویژه پنج تن آل کسا(ع) شمرده‌اند، به تفصیل به نظر مورد قبول میان مفسران و اندیشمندان شیعی می‌پردازد و با ذکر نمونه‌هایی از روایات که تصریح به اختصاصی بودن آیه دارند، خاطر نشان می‌شود که روایات شیعه و سنی در این باره بسیار است: «و الروایات فی هذا کثیرة من طریق العامة و الخاصة لو قصدنا إلی إیرادها لطال الكتاب و فیما أوردناه کفایة و استدلت الشیعة علی اختصاص الآیة بهؤلاء الخمسة (ع)».

جناب طبرسی تأکید می‌کند که اراده یادشده در آیه یا صرف اراده محض است یا اراده‌ای است که در پی آن تطهیر صورت می‌گیرد و احتمال نخست درست نیست؛ زیرا چنین اراده مطلقاً را خداوند درباره هر مکلفی دارد و اختصاص به اهل بیت ندارد؛ همچنین به این دلیل که بی تردید این آیه در مقام ستایش و بزرگداشت اهل بیت است و نه صرف اراده خالی که ستایشی در آن نیست؛ از این رو مقصود اراده دوم است که لازمه ثبوت آن ثبوت عصمت مطلق از همه زشتی‌ها برای کسانی است که مقصود آیه هستند و می‌دانیم که عصمت غیر آن پنج نفر از افراد مورد بحث ثابت نیست؛ از این رو ثابت می‌شود که آیه مختص به آنان است.^۱

مراجعه به سخن شیخ الطائفه، جناب شیخ طوسی در تفسیر التبیان نشان می‌دهد که وی نیز پیش از جناب طبرسی بر نکات اصلی یادشده تأکید دارد و تفصیل طبرسی در واقع شرح گفته اوست. وی نیز تأکید دارد که متعلق اراده یادشده در آیه امری خاص است که اختصاص به اهل بیت دارد و حصر در آیه هم مربوط به تطهیر است و هم اهل بیت و اینکه این متعلق اراده در

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۵۸-۵۶۰.

آنان فعلیت یافته است و این دلیل بر عصمت آنان است: «فیکون تلخیص الکلام: لیس یرید الله إلا إذهاب الرجس علی هذا الحد عن أهل البيت، فدل ذلك علی أنّ إذهاب الرجس قد حصل فیهم و ذلك یدل علی عصمتهم، وإذا ثبت عصمتهم ثبت ما أردناه»^۱.

اینها سه نمونه از دیدگاه تفسیری کلامی مفسران شیعی است که نشان می‌دهد آنان معتقدند اولاً مقصود از اراده در جمله «یرید الله»، اراده تکوینی خداوند است و نه تشریحی؛ ثانیاً حصر در آیه که با واژه «إنما» بیان شده، هم شامل «تطهیر» و هم «اهل‌البيت» می‌شود؛ ثالثاً مقصود از اذهاب رجس و تطهیر، «عصمت» از همه زشتی‌های اعتقادی و عملی در این افراد خاص است که در روایات فراوان معرفی شده‌اند و این اراده‌ای مستمر است که تحقق یافته است و دیگران در آن راهی نداشته‌اند؛ حتی ام‌المؤمنین ام‌سلمه که آیه در خانه او نزل شد و قضیه گردآمدن پنج تن (ع) در زیر کساء پیامبر (ص) و معرفی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام، از سوی پیامبر (ص) که خدایا اینان اهل بیت من هستند، در خانه او واقع شد و با اینکه درخواست کرد او هم در کنار آنان قرار گیرد، آن حضرت (ص) با مهربانی و احترام نپذیرفت.

۲۱۰

آینه پژوهش | ۲۱۷
سال ۳۷ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵

بررسی گسترده و عمیق

آنچه آوردیم، پیداست نگاهی گذرا و نمونه‌وار بر آیه شریفه و تأکید بر اختصاص آن به اصحاب کسا بود و اینجا نیازی و مجالی برای گسترش بحث نیست؛ اما شایسته است در تأکید بر آنچه گذشت، به یک نمونه بررسی تفصیلی اشاره شود و آن تحقیق عالمانه و سراسر مستند جناب استاد آقای مهدوی‌راد است که در این مسئله در کتاب ارزنده آفاق سنت پیش‌روی علاقه‌مندان گذاشته است.

آقای مهدوی‌راد در تبیین اعتبار و حجیت سنت اهل بیت (ع) از جمله به شرح آیه تطهیر می‌پردازد و طی ۲۵ صفحه، افزون بر تتبعی گسترده در منابع مختلف تفسیری و حدیثی و اصولی فریقین، نشان داده است که «اهل بیت» در آیه فقط و فقط محدود به اصحاب کسا (ع) است که نام بردیم و سپس با بیانی عالمانه و مستند تأکید می‌کند که اولاً مراد از اراده، اراده تکوینی است و لازمه آن، «جبر» نیست که برخی گمان کرده‌اند؛ ثانیاً آیه دلالت روشنی بر عصمت اهل بیت (ع) و در نتیجه حجیت سنت آنان دارد. وی به خوبی و به تفصیل نشان داده است که استناد به «سیاق» آیه برای توسعه معنای آن به دیگران جا ندارد و در پایان نقل برخی روایات معارض را به نقد کشیده است.^۲

۱. طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۳۳۹-۳۴۱.

۲. مهدوی‌راد، آفاق سنت، ص ۱۵۱-۱۷۵.

آنچه جناب استاد مهدوی راد درباره آیه بیان می‌کند، با وجود گستردگی آن، بخشی از مباحثی است که وی پیش‌تر در این باره داشته است و مجالی برای گزارش تفصیلی همین بخش هم نیست؛ اما از آن میان، یک نکته از نکات کلیدی و کلی را که وی خاطر نشان می‌سازد و در موضوع نقد این ترجمه نیز درخور توجه است، بازگو می‌کنیم. وی با اشاره به اینکه «در مقامی گفته‌ایم "مناقب ستیزان" برای ستردن جایگاه والای "آل الله" هماره بر این نمط رفته‌اند: ۱. تکذیب؛ ۲. تشکیک؛ ۳. تشریک؛ ۴. و بالاخره تحریف و تردید» و اینکه «این حقیقت تلخ و قصه آکنده از غصه تاریخ مجالی دیگر می‌طلبد» نوشته است:

«سال‌ها پیش و هنگام بحث از آیه "تطهیر" و چگونگی گزارش‌های آن به نکاتی پرداخته‌ام که برخی از آن نکات اینجا نیز مجال حضور یافت؛ اما تأکید دیده‌گشا و تأمل برانگیز آن روزگاران را اینجا نیز بیاورم؛ از جمله تراشیدن و پراکندن دیدگاه‌های مختلف تا بدان جا که گاه مصداق "اهل‌البيت" تا بیست دیدگاه رفته است که به یقین برخی از آنها ساختگی است. تأکید کنم گاهی افزون‌سازی احتمالات یا دیدگاه‌ها!! بیشتر و پیش‌تر از آنکه برای بسترسازی فهم بیشتر باشد، برای گم کردن حقیقت است. امامان (ع) و سنت شناسان علوی و مشعل داران حماسه جاوید در برابر این جهل‌گستری در حدّ توان حقیقت را گسترانده و بر مصداق بودن "اصحاب کسا" تأکید کرده‌اند. حقیقت و آموزش بیدارگری که خداوند سبحان برای آینده و راهیابی امت به مقصد والا و مقصود اعلیٰ فرو فرستاده است و رسول‌الله (ص) افزون بر ابلاغ بر تبیین و تعیین و استوارسازی آن بسی کوشیدند، ترسیم «دایره طهر» در برابر «دایره رجس» پایگاه و جایگاه فتنه‌سازان و فتنه‌گستران «آل امیه» و فتنه‌ستیزان و حقیقت‌گستران «مکتب اهل بیت»،^۱ و «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ»^۲.

شرح ترجمه

با وجود آنچه گذشته است، محقق و نویسنده مرحوم، آقای صالحی نجف‌آبادی در کتاب پژوهش‌های قرآنی که مترجم محترم، تحقیق و تصحیح آن را بر عهده داشته است، دلالت آیه بر عصمت اهل بیت (ع) را رد کرده است.^۳ مترجم نیز همانند وی آیه شریفه را در متن و در پاورقی از معنای مورد اهتمام مفسران و متکلمان شیعی بیرون برده است. در ترجمه آمده است: «ای زنان پیامبر... و نماز را

۱. مهدوی راد، آفاق سنت، ص ۱۵۷.

۲. ق: ۳۷.

۳. صالحی نجف‌آبادی، پژوهش‌های قرآنی، ص ۳۲۵-۳۷۹.

برپا دارید و زکات بدهید و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید. جز این نیست که [با این دستورات] خدا می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را چنان‌که باید پاک گرداند».

نقطه ثقل خطا در این ترجمه قید «با این دستورات» است که مقصود از اراده را اراده تشریعی گرفته است؛ در نتیجه حصر در «انما» را محدود به آن برمی‌شمرد تا با تقييد به اراده تشریعی سازگار باشد، وگرنه اختصاص به اهل بیت نخواهد داشت؛ امری که در پاورقی به آن تصریح کرده و نوشته است: «حصر "انما" در این آیه به طهارت است و نه افراد و اراده هم در «یرید» اراده تشریعی است نه تکوینی» و به گمان خود در پنج خط به استدلال درباره آن پرداخته و نتیجه گرفته است: «بنابراین ذکر شخص پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) در روایات از باب بیان مصداق بارز اهل بیت است».

این چیزی است که در چاپ نخست ترجمه آمده است. نگارنده از اصلاحات احتمالی چاپ دوم خبر ندارد؛ اما در چاپ سوم و گویا به هدف تعدیل در بی‌توجهی به نگاه مفسران شیعی، افزوده شده است: «به طور کلی مفسران جهان اسلام در تفسیر این آیه سه دسته هستند» و دو دسته نخست را کسانی برمی‌شمرد که مصداق اهل بیت را تنها زنان پیامبر (ص) دانسته‌اند یا افزون بر آنان شامل علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نیز دانسته‌اند؛ سپس نوشته است: «دسته سوم مفسرانی هستند که «اهل بیت» در این آیه را مختص به فاطمه، علی، حسن و حسین و حتی دیگر امامان معصوم (ع) دانسته‌اند؛ که این نظر در میان شیعیان بسیار برجسته و حائز اهمیت است»؛ آن‌گاه برای مثال به سه مفسر بزرگ یادشده اشاره شده است و اینکه به تفصیل در این باره سخن گفته‌اند و در پایان برای تفسیر آیه به دو کتاب پژوهش‌های قرآنی صالحی نجف‌آبادی و موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة ارجاع شده است.

نقل نارسا در «پژوهش‌های قرآنی»

آنچه در نوشته آقای صالحی نجف‌آبادی از قول محقق و نویسنده مرحوم، جناب سید جعفر مرتضی آمده است که وی اراده در آیه را اراده تشریعی می‌داند^۱ و چه بسا خواننده کتاب گمان می‌برد آن محقق استوار بر مبانی شیعی نیز با نویسنده هم‌راستا بوده است، ناشی از نقل ناقص مطلب وی است. اتفاقاً آقای سید جعفر مرتضی اگر هم اراده تشریعی را با هدف نفی غیر اختیاری بودن عصمت اهل بیت (ع) مطرح می‌کند، چنان‌که به صراحت آورده است، در راستای دلالت قوی‌تر آیه بر عصمت از طریق «مفهوم موافقت» و اولویت قطعی است؛ اما متأسفانه آقای صالحی بخش اصلی سخن و استدلال

۱. صالحی نجف‌آبادی، پژوهش‌های قرآنی، ص ۳۷۵.

وی را مسکوت گذاشته و زمینه برداشت نادرست خواننده را فراهم کرده است؛ امری که در ادامه نیز نمونه دیگر آن را در نقل وی از سخن شیخ انصاری خواهیم آورد.

جناب سید جعفر مرتضی گرچه اراده اولیه در آیه را متعلق به اوامر و نواهی متوجه به زنان پیامبر (ص) شمرده است تا صف همسران پیامبر (ص) را از شمول عصمت در آیه بیرون ببرد، اما تأکید دارد که این اراده تشریحی برخاسته از اراده دیگری است که تعلق به «اذهاب رجس» و «تطهیر» اهل بیت (ع) تا دستیابی مقام عصمت گرفته است و بی تردید این اراده دوم که از راه مفهوم موافقت و اولویت قطعی ثابت است، شدت و تأکید و فزونی رسوخ و جدیت آن بیش از آن اراده است:

«و قد اتضح ممّا تقدم أنّ الإرادة الملحوظة في الآية أولاً وبالذات هي الإرادة التشريعية و قد تعلقت بأوامر و زواجر موجهة إلى زوجات الرسول الأكرم (ص) و لکنّها إرادة منبثقة عن إرادة أخرى تعلقت بإذهاب الرجس عن أهل البيت و تطهيرهم إلى درجة العصمة و هذه الإرادة الثانية قد دلّ عليها بمفهوم الموافقة و الأولوية القطعية و لا شكّ في أنّها أشدّ و أكد و أكثر رسوخاً و جدية من تلك».

آقای سید جعفر مرتضی با بیانی صریح‌تر و روشن‌تر تأکید می‌کند که آیه متضمن خبری از سوی خداوند است که به اهل بیت توجه دارد و برای تطهیر و از میان بردن هرگونه رجس از آنان عمل می‌کند؛ حتی اگر ثانیاً و بالعرض باشد و اگر خداوند در آنان ندیده بود که آنان طهارت بالفعل را به دست آورده‌اند، چنین ستایش بزرگی در خصوص آنان نمی‌کرد و چنین بزرگداشتی برای آنان مسجّل نمی‌ساخت. چنین مدح و تکریمی درباره آنان و اختصاص آنان به این عنایت الهی، خبری صادق و شهادتی الهی را دربردارد که فقط آنان مزیت طهارت و نفی رجس تا حد عصمت دارند و هیچ‌کسی جز آنان ندارد؛ عصمتی که پیامبر اکرم (ص) با استناد به همین آیه به آن تصریح کرده و فرموده است: «من و اهل بیتم از گناهان پاک هستیم»^۱ و بعد هم وی بر انحصار آیه در اهل کسا استدلال و تأکید کرده است.

نقد ترجمه

دیدیم که در ترجمه اذعان شده است که نظر سوم «در میان شیعیان بسیار برجسته و حائز اهمیت است»؛ اما چگونه است که اولاً ترجمه بر خلاف آن انجام گرفته است؛ ثانیاً بر همین ترجمه خلاف استدلال شده است؛ ثالثاً حال که احتمالاً در پی خرده‌گیری بر چاپ نخست، مترجم محترم در صدد تعدیل برآمده، دست کم به مبنای اصلی مفسران و متکلمان شیعی در اختصاصی شمردن آیه و دلالت آن بر عصمت حتی اشاره نیز نشده است؟

۱. سید جعفر مرتضی، رسالة الثقلین، شماره اول، ص ۳۴-۳۶.

وقتی مترجم سیاق آیات را شاهد بر تشریحی بودن اراده می‌داند و پنج‌تن (ع) را «از باب بیان مصداق بارز اهل بیت» شمرده و آیه را شامل زنان پیامبر (ص) نیز دیده است، چگونه است که ام‌سلمه که خود یکی از مخاطبان این آیات است، به شهادت همین روایات از شمار «اهل‌البیت» بیرون مانده است و آیا این برخلاف سیاق مورد ادعا نیست و یک مترجم شیعه نباید دست‌کم در شرح نظر شیعیان به آن نیز اشاره کند؟ مگر در قرآن کریم چند آیه وجود دارد که مترجمان شیعی ما که در صدد شرح نیز هستند، مجال داشته باشند به روشنی و مستند، باورهای کلامی و قرآنی دیرین خود را درباره امامت و ولایت اهل‌بیت (ع) بازگو و بلکه هر چند مختصر مدلل و مستند کنند؟

البته اگر این مشکل محدود به ترجمه و شرح این آیه شریفه با وجود اهمیت آن بود، می‌شد آن را یک کوتاهی یا نگاه نادرست شمرد؛ اما تکرار آن در آیات دیگر، این پرسش را تقویت می‌کند که ترجمه آیات اساساً با چه رویکردی به معارف و مبانی امامیه انجام گرفته است و اگر با رویکردی متفاوت یا نوعی مصلحت‌اندیشی در مسکوت‌گذاشتن آن مبانی انجام شده، آیا پذیرفته است که به عنوان یک ترجمه تفسیرگونه شیعی به جامعه و خوانندگان عرضه شود که بسیاری از آنان آگاهی کافی بر مفاد تفصیلی آیات ندارند و طبعاً بسیاری نیز مجالی برای رجوع به تفاسیر ندارند؟ در برخی موارد - چنان‌که خواهید دید - حتی اشاره اجمالی نیز به نگاه مفسران و متکلمان شیعی نشده است.

۲. آیه مودت ذی‌القربی، شوری، آیه ۲۳

یکی دیگر از آیات درباره اهل‌بیت پیامبر (ص) که افزون بر باور عمومی شیعیان و حتی برخی مفسران سنی، به صورت خاص محل توجه مفسران شیعی قرار گرفته است و از این منظر به تبیین آن پرداخته‌اند، آیه معروف «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» است که مقصود از آن را مودت درباره عترت پیامبر (ص) بر شمرده‌اند و در این معنا به اجمال فرقی هم ندیده‌اند که استثنای یادشده در آیه استثنای متصل باشد یا منقطع.

جناب طبرسی که همواره اختلاف نظرها را نیز بازگو می‌کند، با اینکه سه نظر درباره «المودة فی القربی» را نقل کرده است، خود به پیروی از امامان اهل‌بیت (ع) و نیز گروهی از مفسران مانند سعید بن جبیر و عمرو بن شعیب، نظر سوم را برمی‌گزیند و روایات متعددی از پیامبر (ص) و امامان (ع) را شاهد آن گرفته است. در گفته نخست، مقصود این است که پیامبر (ص) مزدی بابت تبلیغ رسالت نمی‌خواهد جز اینکه مؤمنان در آنچه از اعمال صالح که مایه تقرّب به

خداوند است، با یکدیگر دوستی کنند و مودت ورزند. گفته دوم این است که پیامبر (ص) از افراد قریش می‌خواهد به سبب خویشاوندی که با آنان دارد، رعایت حال او را کنند و با او رفتار بامودت داشته باشند: «ثانیها أنّ معناها: إلا أن تودّونی فی قرابتی منکم و تحفظونی لها»، و به عبارت دیگر، اگر هم پیامبر (ص) را به سبب نبوت دوست نداشتند، به سبب خویشاوندی دوست بدارند: «إن لم تودّونی لأجل النبوة فودّونی لأجل القرابة بینی و بینکم».

اما معنای سوم که مورد تأکید طبرسی و دیگر مفسران شیعی است، همان معنای معروف است که وی افزون بر برخی مفسران پیشین، از جمله از پیامبر (ص) و پنج امام اول و دوم و چهارم و پنجم و ششم علیهم السلام، نقل می‌کند و آن عبارت است از اینکه پیامبر (ص) به فرمان خداوند اعلام می‌دارد که پاداشی بر کار خود نمی‌خواهد جز اینکه نزدیکان و عترت او را دوست بدارند و حق و حرمت او را در مهرورزی با آنان نگه دارند: «و ثالثها أن تودّوا قربتی و عترتی و تحفظونی فیهم». طبرسی افزون بر بیت شعری که از کمیت اسدی شاعر در اشاره به این معنا در آیه شاهد گرفته است: «وجدنا لکم فی آل حم آية / تأولها مئتا تقی و معرب»، برخی روایات را نیز بازگو می‌کند؛ مانند این روایت صحیح از امام حسن (ع) که در خطابه‌ای خاطرنشان کردند: «ما از اهل بیتی هستیم که خداوند مودت آنان را بر هر مسلمانی واجب کرده است و گفته است: «قل لا أسألکم علیه أجراً إلا المودة فی القربی و من یقترب حسنة نزد له فیها حسنا» و انجام (اقتراف) حسنه مودت ما اهل بیت است». همچنین این روایت از امام صادق (ع) که این آیه درباره ما اهل بیت و اصحاب کسا نازل شده است: «إنها نزلت فینا أهل البيت أصحاب الکساء»^۱.

علامه طباطبایی نیز ضمن نقل گفته‌هایی چند در معنای آیه، از جمله معنای دوم که به عامه منسوب است و نقد و رد همه آنها، بر معنای سوم ایستادگی می‌کند که عبارت است از دوستی با نزدیکان پیامبر (ص) و به طور خاص عبارت‌اند از عترت از اهل بیت آن حضرت (ص). ایشان افزون بر روایاتی از اهل سنت، روایات فراوان شیعه را در تفسیر آیه به مودت و موالات عترت پیامبر (ص) شاهد می‌گیرد و مؤید آن را روایات متواتر از شیعه و سنی می‌شمارد که به صورت کلی بر وجوب موالات و محبت اهل‌البیت (ع) وارد شده است: «المراد بالمودة فی القربی، مودة قرابة النبی (ص) و هم عترته من أهل بیته (ع) و قد وردت به روایات من طرق أهل السنة و تکاثرت الأخبار من طرق الشيعة علی تفسیر الآیة بمودتهم و موالاتهم، و یؤیده الأخبار المتواترة من طرق الفريقین علی وجوب موالاته أهل البيت (ع) و محبتهم». ایشان سپس به تفصیل به شرح این معنا

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۳-۴۴.

و چگونگی سازگاری آن با آیات دیگری می‌پردازد که نفی اجر و مزد از سوی پیامبر (ص) کرده است و از جمله خاطر نشان می‌سازد که تأمل کافی در روایات متواتر شیعه و سنی از پیامبر (ص) که مردم را در فهم معارف اصلی و فرعی قرآن و بیان حقایق آن به اهل بیت (ع) ارجاع می‌دهد، تردیدی باقی نمی‌گذارد که وجوب مودت و قرارداد آن به عنوان مزد رسالت تنها وسیله‌ای برای ارجاع مردم به آنان در مرجعیتی علمی است که اهل بیت (ع) دارا هستند؛ از این رو این مودت واجب، چیزی جدای از دعوت دینی از نظر بقا و دوام آن نبوده است و به همین سبب این آیه با سایر آیات ناسازگار نیست.^۱

این معنای سوم که علامه طباطبایی به تفصیل بر آن استدلال می‌کند، معنایی است که حتی مفسر نامدار اهل سنت، زمخشری نیز در تفسیر کشاف برگزیده و بر آن تأکید کرده است و آن را در هر دو فرض اینکه استثنا متصل باشد یا منقطع، درست دیده و بر آن استدلال کرده است. وی در پایان نیز این روایت را مؤید سخن خود گرفته است که وقتی این آیه نازل شد، از رسول خدا پرسیدند که این افراد نزدیک شما که مودت آنان بر ما واجب شده است، چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر آنان: «و روی آنها لما نزلت قیل: یا رسول الله، من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودّتهم؟ قال: «علی و فاطمة و ابناهما».^۲ شرح بیشتر سخن زمخشری را در ادامه خواهیم آورد.

از سوی دیگر، آقای صالحی نجف‌آبادی در تأیید نظر مخالف مفسران و متکلمان شیعی، بخش نخست سخن شیخ مفید را بازگو می‌کند که در آن گفته شیخ صدوق در معنای آیه مودت را نقد کرده است؛^۳ در حالی که شیخ مفید ظاهر گفته او را رد می‌کند که استثنا در آیه را استثنای متصل دانسته است؛ در نتیجه «مودّة فی القربی» مزد رسالت قرار گرفته است و نه اصل درخواست «مودّة فی القربی» را که شیخ مفید تأکید دارد به صورت استثنای منقطع و جمله مستأنفه آمده است. مایه شگفتی است که با وجود وضوح سخن جناب مفید، به گونه‌ای گفته وی نقل شود که گویا همراستا با تفسیر نویسنده است؛ امری که به ضمیمه مورد پیش در نقل گفته سید جعفر مرتضی، این پرسش را پدید می‌آورد که چه اندازه می‌توان به نقل‌های وی اعتماد کرد؟ به هر حال شیخ مفید پس از شرح اشکال خود بر شیخ صدوق و دلیل آن، در پاسخ به این پرسش که پس مقصود آیه چیست، نوشته است:

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۴۲-۴۹ و ۵۱-۵۳.

۲. زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۲۱۹-۲۲۱.

۳. صالحی نجف‌آبادی، پژوهش‌های قرآنی، ص ۲۶۸.

«و الاستثناء فی هذا المكان ليس هو من الجملة، لكنّه استثناء منقطع و معناه: قل لا أسألکم علیه أجراً، لكن الذي ألزمتكم المودّة فی القربى وأسألکموها؛ فيكون قوله «قل لا أسألکم علیه أجراً» كلاماً تامّاً قد استوفى معناه و يكون قوله «إلا المودّة فی القربى» كلاماً مبتدأً فائدته: لكنّ المودّة فی القربى سألتکموها». و بعد نمونه‌هایی از موارد مشابه را بازگو می‌کند،^۱ و این سخن دست‌کم این است که کاری به تفسیر «فی القربى» به مسئله خویشاوندی مشرکان ندارد.

شرح ترجمه

با این حال، در ترجمه موضوع بحث، همانند آقای صالحی نجف‌آبادی، آیه شریفه بر اساس گفته دوم ترجمه شده است: «بگو: بر این ابلاغ رسالت [پس از اینکه اسلام را پذیرفتید] هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم، لیکن خوش‌رفتاری/ مهرورزی را در [این فضای] خویشاوندی [از شما انتظار دارم نه ستیزه‌جویی یا من]».

در پاورقی ترجمه نیز که در مقایسه با چاپ نخست، تغییراتی در آن انجام گرفته است، نخست بر ترجمه یادشده تأکید می‌شود؛ سپس بدون اینکه به نظر برگزیده و مورد تأکید طبرسی که در این چاپ آمده، حتی اشاره شود، فقط افزوده شده است: «در تفسیر مجمع البیان سه قول برای تفسیر این آیه نقل شده که ترجمه فوق بیانگر قول دوم است». آن‌گاه اشاره می‌شود که شماری دیگر از مفسران مانند صاحب المیزان استثناء را متصل و «القربى» را به معنای «ذوی القربى» دانسته‌اند و اینکه در این صورت ترجمه آیه چنین می‌شود: «در ازای رسالتم مزدی جز مهرورزی به خویشاوندانم از شما نمی‌خواهم». سپس از خوانندگان خواسته شده است که «برای توضیح بیشتر به کتاب پژوهش‌های قرآنی (صالحی نجف‌آبادی) مراجعه شود»؛ بدین ترتیب مفاد آیه در نگاه نصوص روایی و مفسران شیعه و حتی زمخشری «سنی» به حاشیه رانده شده یا در محقق نظر یا سلیقه مترجم «شیعی» ما قرار گرفته است!

سخن زمخشری

یک نکته قابل توجه در مقایسه میان استدلال مترجم بر عدول خود از معنای معروف میان امامیه و گفته زمخشری این است که مترجم، در حالی نظر مفسران ما را که مقصود از «فی القربى» ذوی القربى است را نمی‌پذیرد و حتی در چاپ نخست، آن را مایه تعجب و بطلانش را واضح فرض کرده است که آن مفسر ادیب و نامدار کاربرد «فی» را توضیح داده و با طرح این پرسش که چرا در آیه نیامده است: «إلا مودّة القربى» یا «إلا المودّة للقربى» و «فی القربى» چه معنایی دارد،

۱. شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۴۰-۱۴۲.

پاسخ داده است که «قربی» یعنی خویشان پیامبر (ص) با توجه به معنای ظرفیت در «فی»، مکان و مقرّ مودت قرار داده شده‌اند؛ مانند اینکه می‌گویی: «لی فی آل فلان مودة» و «لی فیهم هویّ و حبّ شدید» و مقصود تو این است که آنان را دوست دارم و آنان مکان و محل دوستی من هستند. نیز توضیح داده است که «فی» مانند «لام» در «المودة للقربی» نیست که متعلق به «قربی» باشد، بلکه متعلق به کلمه محذوفی است که ظرف یعنی «فی» به آن تعلق دارد و تقدیر چنین است: «إلا المودة ثابتة فی القربی و متمکنه فیها» و «قربی» مصدر است، (نه اسم مصدر که مترجم نوشته است)، مانند زلفی و بشری و مراد «فی أهل القربی» است؛ تا کسی مانند مترجم استعجاب نکند که چگونه «فی» به معنای «ذوی» گرفته شده است؟

۳. آیه تبلیغ امامت، مائده، آیه ۶۷

یکی از آیات معروف در موضوع ولایت و نصب امیرالمؤمنین (ع) به امامت، آیه ۶۷ سوره «مائده» است که پیوند مستقیم با آیه «اکمال دین» دارد که در ادامه آورده‌ایم. خداوند تعالی در این آیه، پیامبر (ص) را مکلف می‌کند که آنچه بر او از سوی خداوند نازل شده را ابلاغ کند و هشدار داد اگر نکند، رسالت او را نرسانده است و پیامبر (ص) از ابلاغ آن نگران نباشد و خداوند او را حفظ خواهد کرد: «یا أيها الرسول بلّغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس، إن الله لا يهدي القوم الكافرين».

پرسش اصلی در این آیه شریفه این است که با توجه به اینکه «مائده» آخرین سوره نازل شده بر پیامبر اکرم (ص) است، موضوع ابلاغ در این آیه چه بوده است که از یک سو بر ابلاغ آن تأکید می‌شود با اینکه رسالت کلی پیامبر (ص)، ابلاغ همه آنچه بوده است که برای عموم بر ایشان نازل می‌شده است، حتی اگر به عنوان آیات قرآنی نبوده است؛ از سوی دیگر، عدم ابلاغ آن ملازم با عدم ابلاغ رسالت بوده است؟ پیداست موضوع ابلاغ در این آیه اصل رسالت نیست، وگرنه اولاً جای بیان آن روزها یا اوایل بعثت است؛ ثانیاً بیانی لغو خواهد بود اگر گفته شود که رسالت خود را انجام بده، وگرنه آن را انجام نداده‌ای! از این رو باید دید چه حکم یا موضوعی بوده است که اهمیت آن به اندازه‌ای است که عدم انجام آن مساوی یا ملازم با نفی اصل رسالت پیامبر (ص) است. از سوی سوم، این چه موضوعی است که پیامبر اکرم (ص) با وجود جایگاه و نفوذ و قدرتی که در ماه‌های پایانی عمر شریف خود داشت، خداوند به او دلداری می‌دهد که نگران نباشد و آن را ابلاغ کند؟

اینها از جمله پرسش‌هایی است که در شرح آیه محل توجه و اهتمام مفسران به‌ویژه مفسران شیعی قرار گرفته است و مفسران ما یکپارچه آن را مربوط به ابلاغ و اعلام ولایت و امامت

امیرالمؤمنین (ع) در روز غدیر خم دانسته‌اند و روایات بسیار فراوان و متواتر شیعه و سنی را شاهد آن شمرده‌اند؛ از جمله علامه طباطبایی که بیست صفحه از تفسیر خود را به شرح این آیه اختصاص داده و ۹ صفحه آن مربوط به گزارش روایاتی است که به‌ویژه در منابع اهل سنت آمده و موضوع آیه را اعلان ولایت علی (ع) به شرحی که بارها گفته شده و نقطه ثقل آن همان جمله معروف پیامبر (ص) است که با مقدماتی فرمود: «من کنْتُ مولاه فهذا علیّ مولاه».

علامه طباطبایی پس از بررسی گسترده از آنها نتیجه گرفته است که آیه شریفه حکمی را بر ملا می‌کند که نازل شده است و در آن شائبه بهره‌مندی حضرت از آن وجود داشت و یک مزیت حیاتی به شمار می‌رفت که برای برخی دیگر نیز مطلوب بود و تبلیغ و اعمال آن مایه محروم‌ماندن آنان می‌شد؛ از این رو پیامبر (ص) نگران اعلان آن بود، ولی خداوند فرمان ویژه بر ابلاغ آن داد و پیامبر (ص) را دلگرم کرد که از کید آنان در امان خواهد ماند. وی سپس می‌افزاید: این بیان مؤید روایات شیعه و سنی است که آیه درباره ولایت علی (ع) نازل شده و خداوند دستور به ابلاغ داد و پیامبر (ص) می‌ترسید او را درباره پسرعمویش متهم کنند؛ از این رو ابلاغ آن را از این وقت به آن وقت عقب می‌انداخت تا اینکه این آیه نازل شد و حضرت در غدیر خم ابلاغ کرد و فرمود: «من کنْتُ مولاه فهذا علیّ مولاه».

آقای طباطبایی پس از آن، نخست بخشی از روایاتی را بازگو می‌کند که شأن نزول آیه را همین موضوع شمرده‌اند؛ سپس فهرستی از صحابیان معروف را پیش‌رو می‌گذارد که قضیه غدیر خم را روایت کرده‌اند و سند آن به بیش از صد طریق می‌رسد و چنان‌که می‌دانیم در مجامع روایی مانند عبا، الانوار و الغدیر به تفصیل آمده است و نیازی به ذکر نمونه نیز نیست.

نقد ترجمه

اما در متن ترجمه آقای کوشا و با وجود پرسش‌های یادشده که می‌تواند برای خواننده پدید آید، واژه و تعبیری هر چند در کمانک نیامده که اشاره به این رویداد بسیار مهم باشد. در پاورقی نیز افزون بر اینکه هیچ اشاره‌ای به شأن نزول آیه نشده، به سکوت نیز بسنده نشده است و شرحی که آمده مفاد آیه را از بیان درست آن که اشاره کردیم و در بیان علامه طباطبایی نیز آمد، به سمتی دیگر منحرف می‌کند. چنان‌که علامه طباطبایی به قرینه جمله «و الله یعصمک من الناس» در ذیل آیه تأکید دارد که موضوع ابلاغ هر حکمی نیست، با این توجیه که مجموعه دین و شریعت یک مجموعه به‌هم پیوسته است و نادیده‌گرفتن یک حکم به‌مثابه عدم تبلیغ رسالت است. ذیل آیه نشان می‌دهد که مقصود و موضوع نگرانی یک حکم خاص و مهم و حیاتی بوده است که

عدم ابلاغ آن مساوی با عدم ابلاغ اصل رسالت بوده است؛ به گونه ای که فقدان آن حکم، دیگر احکام را مانند پیکر بی جان خواهد کرد؛ از این رو آیه بر ملا می سازد که خداوند تعالی پیامبر (ص) را مأمور به حکمی کرده بود که کار دین با آن کامل می شد و بر جای استوار و آرام می ایستاد: «فلیس استلزام عدم تبلیغ هذا الحکم لعدم تبلیغ غیره من الأحکام إلا لِمکان أهمیته و وقوعه من الأحکام فی موقع لو أهمل أمره کان ذلك فی الحقیقة إهمالا لأمر سائر الأحکام، و صیوررتها کالجسد العادم للروح التي بها الحياة الباقية و الحس و الحركة، و تكون الآية حينئذ کاشفة عن أن الله سبحانه کان قد أمر رسوله (ص) بحکم یتم به أمر الدین و یتسوی به علی عریشة القرار»^۱.

اما شرح مترجم بر آیه نشان می دهد که هیچ ویژگی برای حکم یاد شده نیست و در آیه فرقی میان احکام و پیام های الهی وجود ندارد؛ از این رو تأکید مفسران ما و نیز روایات فراوان که موضوع آیه مسئله ویژه و مهمی بوده است، نادیده گرفته شده است. در پاورقی با ارجاع به متن ترجمه آمده است: «بر اساس این آیه، پیامبر اکرم (ص) موظف است که پیام الهی را در هر صورت بدون هیچ درنگ و ملاحظه ای به مردم ابلاغ کند؛ از این روی می فرماید: اگر چنین نکنی، در واقع پیام او را نرسانده ای؛ و عدم رساندن حتی یک پیام هم، مساوی با نفی رسالت آن حضرت است».

ملاحظه می شود که جمله اخیر (عدم رساندن حتی یک پیام هم ...) به هدف تعمیم «ما أنزل إليك» گفته شده است؛ در حالی که به دلالت خود آیه و از نگاه مفسران ما و روایات موجود، موضوع آن حکم و پیامی ویژه است و جالب توجه است که در پایان و بدون اشاره به نظر مفسران ما که دست کم معلوم شود نظر روشن آنان با برداشت ارائه شده در ترجمه متفاوت است، افزوده شده است: «برای توضیح بیشتر این آیه به میزان و مجمع البیان و دیگر تفاسیر معتبر مراجعه شود» و خواننده با این تعبیر چه بسا گمان ببرد که نظر این مفسران نیز همین برداشت ناصواب است!

۴. آیه اکمال دین، مائده، آیه ۳

یکی دیگر از آیات مهم در مسئله بسیار مهم امامت و ولایت و در پیوند با آیه تبلیغ، آیه معروف اکمال دین و اتمام نعمت است که همانند آیه تطهیر در سیاق آیاتی متفاوت قرار گرفته است و به تعبیر علامه طباطبایی «کار آیه در قرار گرفتن در این جایگاه و نیز دلالت آن عجیب است»؛^۲ از این رو مفسران شیعی اهتمام ویژه ای داشته اند که نشان دهند مقصود از آیه چیست؟ به ویژه که با تعبیر «الیوم» و تکرار آن، این پرسش پیش رو است که اشاره به چه روزی است. قرآن در یک آیه در حالی که

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۶، ص ۴۶.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۱۶۷.

شماری از گوشت‌های حرام را برمی‌شمارد، یک باره می‌افزاید: «اليوم يئس الذين كفروا من دينكم فلا تخشوه و ائحشون؛ اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام ديناً» و در حالی که هنوز آیه به پایان نرسیده، عطف به آن گوشت‌های حرام، حکم جواز در فرض اضطرار را و در آیه بعد و بخشی از آیه سوم مواردی از خوردنی‌های حلال را بیان می‌کند.

علامه طباطبایی که معتقد است این بخش از آیه مستقل نازل شده و جمله‌ای معترضه همانند آیه تطهیر است، خاطر نشان می‌شود که این آیه به دستور پیامبر (ص) یا بعدها به دست کسانی که قرآن را گرد آوردند، در این میانه قرار گرفته است و شاهد می‌آورد که اگر این بخش از میان این آیات برداشته شود، هیچ خللی در انسجام جملات پیش و پس از آن پدید نمی‌آید و تازه مشابه آیاتی با همین مفاد درباره تحریم برخی گوشت‌ها در سوره بقره و انعام و نحل می‌شود. یک شاهد آن نیز روایات فراوانی است که درباره سبب نزول این بخش از آیه وارد شده و متعرض اصل و آغاز آیه نشده است.^۱

طبعاً در این سیاق درباره آن بخش از آیه که اشاره به روزی خاص می‌کند که کافران دیگر درباره اسلام ناامید شدند که بتوانند آن را بالاخره از میان ببرند و از این رو از آنان نترسید و فقط از من بترسید؛ روزی که خداوند دین و نیز نعمت خود را بر ما کامل کرد و اسلام را به عنوان دین بر ما پسندید، پرسش اساسی این است که این کدام روز است و خداوند با چه چیز اسلام را برای ما کامل کرد و نعمت را بر ما به اتمام رسانید؟ در حالی که برخی از احکام پس از آن نازل شده است و این چه روز سرنوشت‌سازی بوده است که مایه یأس کافرانی شده است که هنوز تا آن روز امیدوار به نابودی یا شکست اسلام بودند؟

در پاسخ به همین پرسش‌هاست که برای نمونه علامه طباطبایی، با وجود پرهیز از پرنویسی، ۲۳ صفحه تفسیر خود را به شرح آیه و استدلال بر مدعای خود در معنا و مقصود آن اختصاص می‌دهد که ۸ صفحه آن ویژه نقل و شرح روایاتی فراوانی از منابع سنی و شیعه است که به روشنی تأکید دارد که مقصود از آن روز معین، روز شریف «غدیر خم» است و اکمال دین و اتمام نعمت همان اعلان امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) است.

آقای طباطبایی در نتیجه‌گیری از بیان تفسیری خود و پیش از گزارش روایات خاطر نشان می‌شود که از همه آنچه گذشت روشن می‌شود همه ناامیدی کافران وقتی صورت واقع به خود می‌گرفت که خداوند تعالی برای این دین منصوب کند که در نگهداری آن و تدبیر کار آن و ارشاد امت جای پیامبر (ص) قرار گیرد و با چنین اقدامی بود که کافران که می‌دیدند دین از مرحله مسئولیت شخصی

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۱۶۷-۱۶۸.

به مرحله مسئولیت نوعی درآمده است، دچار ناامیدی شوند و دین با گذر از مرحله «حدوث» به مرحله «بقا» کامل شود و این نعمت به نهایت برسد. این حقیقت مؤید روایاتی است که نزول آیه را روز غدیر خم یعنی ۱۸ ذی‌الحجه سال دهم هجرت و در موضوع ولایت علی (ع) شمرده است و با این معناسست که ارتباط دو بخش یادشده در آیه که با «الیوم» شروع شده‌اند، به خوبی روشن می‌شود و هیچ‌یک از اشکالات پیشین بر آن وارد نمی‌شود: «و هذا يؤيد ما ورد من الروايات أن الآية نزلت يوم غدیر خم، و هو الیوم الثامن عشر من ذی الحجة سنة عشر من الهجرة في أمر ولاية علي ع، و علی هذا فیرتبط الفقرتان أوضح الارتباط، و لا یرد علیه شیء من الإشکالات المتقدمة»^۱.

نقد ترجمه

آنچه در اشاره به تفصیل سخن علامه طباطبایی آوردیم و طبعاً کم و بیش در تفاسیر دیگر ما نیز آمده، با این هدف است که قرار گرفتن جملات یادشده از آیه در سیاق آیات و جملات دیگری که اشاره شد و نیز اجمال در مفردات آیه، مانند «الیوم» و اکمال دین و اتمام نعمت و چرایی یأس کافران در آن مقطع، چه اندازه نیازمند توضیح یا اشاره گویا است؛ اما آنچه در متن ترجمه آمده، نه تنها حتی در حد اشاره نیز خواننده را هدایت به آن روز معین و آن موضوع خاص نمی‌کند، بلکه با ترجمه ماضی ساده «الیوم یئس الذین کفروا» (امروز کافران ناامید شدند) به ماضی نقلی (امروز کافران ناامید شده‌اند)، ذهن خواننده در این بخش آیه خواسته یا ناخواسته به تدریجی بودن حصول ناامیدی و نه دفعی بودن آن که با نصب علی (ع) در روز غدیر صورت گرفت، هدایت می‌کند؛ در حالی که بخش دوم، یعنی «الیوم أكملت...» درست و به صورت ماضی ساده ترجمه شده است؛ در حالی که همان‌گونه که علامه طباطبایی بسیار تأکید دارد، این دو بخش آیه مضمونی نزدیک و مفهومی مرتبط و کاملاً پیوسته به هم دارند و یک سخن هستند و با یک غرض بیان شده است.^۲

در ترجمه آمده است: «امروز کافران از [نابودی] دینتان ناامید شده‌اند؛ بنابراین از آنان نترسید و از [کیفر] من بترسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم. البته هر کس در گرسنگی شدید [به خوردن یکی از محرّمات مذکور] بدون تمایل به گناه، ناچار شود...»، و خواننده می‌ماند که تعبیر «البته» به کجا برمی‌گردد؟

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۱۷۶.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۱۶۸.

چنان‌که در پاورقی نیز حتی از اشاره به شأن نزول آیه و موضوع غدیر خم و نصب علی (ع) به ولایت و امامت دریغ شده است و به این نیم خط بسنده می‌شود که «درباره این آیه به المیزان و دیگر تفاسیر معتبر مراجعه شود!» در حالی‌که در همین صفحه در پاورقی دیگر، دلالت آیه پنجم بر طهارت اهل کتاب که اتفاقاً آن نیز با تعبیر «الیوم» آغاز شده، بازگو و بر آن تأکید شده است! و افزون بر توضیحات پی‌درپی در جای جای پاورقی‌ها درباره مسائل و نکات جزئی و گاه کم‌اهمیت، برخی شأن نزول‌ها در مسائل غیر مهم آمده است؛ چنان‌که سه صفحه پیش از آن در شرح آیه «یا أهل الكتاب لا تغلوا فی دینکم» در شرح بیشتر غلو، پنج سطر توضیح از آقای صالحی نجف‌آبادی آمده و به اثری از وی ارجاع شده است.

یا در آیات ۲۰۴ تا ۲۰۶ بقره (و من الناس من یعجبک قوله...) در دو پاورقی توضیح داده شده که درباره «اخنس بن شریق» نازل شده و آیه بعد (و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله) اشاره به روایات شیعه و شماری از روایت اهل سنت شده که آیه در شأن حضرت علی (ع) در لیلۃ المبیت نازل شده است و البته همین جا لازم دانسته شده است که خاطرنشان شود: «البته شأن نزول‌ها مخصص آیات نیستند!» در آغاز سوره توبه نیز در یک پاورقی توضیحی به مأموریت امیرالمؤمنین (ع) از سوی پیامبر اکرم (ص) برای خواندن این سوره بر مشرکان مکه و ابلاغ دستورات به آنان اشاره شده است، البته با حذف و مسکوت گذاشتن پیش‌درآمد موضوع که پیامبر (ص) با وجود دستور اولیه، ابوبکر را از این مأموریت برگرداند و کار را به علی (ع) سپرد؛ به این سبب که خداوند به او فرمان داد: این را کسی جز خودم یا مردی از خودم انجام ندهد: «إن الله أمرنی أن لا یؤدی عنی إلا أنا أو رجل منی» و این نکته کمی نیست که نادیده گرفته شود.

چنان‌که درباره آیه «و لا تحسبنّ الذین قُتلوا فی سبیل الله أمواتا» نه تنها شأن نزول آن بازگو شده است، بلکه سه سطر نیز در شرح مقام شهیدان بر آن افزوده شده است و نمونه‌هایی این چنین فراوان است و البته پیداست اشکالی بر اصل این توضیحات نیست؛ پرسش این است که چرا در مثل آیه «اکمال دین» با وجود اهمیت آن در منظومه اعتقادی و کلامی شیعی و نیز پرسش‌های موجود در آن، حتی یک سطر نیز شرح داده نشده است؟

۵. آیه اولی الامر، نساء، آیه ۵۹

یکی دیگر از آیات شریفه که در شمار آیات مورد بحث باید محل توجه قرار گیرد و شاهد دیگری بر رویکرد کلی متفاوت در این ترجمه است، آیه اطاعت اولی الامر است: «یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...». نقطه محوری درباره عطف «اولی الامر» به

پیامبر(ص) این است که اینان چه کسانی‌اند؟ آیا افراد معدود و خاصی‌اند یا شامل هر کسی می‌شود که مفهوم لغوی این عنوان بر او صادق باشد و آیا نوع اطاعت از آنان مانند اطاعت از پیامبر(ص) است و آیا مقصود اطاعت مطلق است یا مقید و با توجه به عدم تکرار «أطیعوا»، آیا می‌توان گفت یکی مطلق است و دیگری مقید؟ و به هر حال چه رابطه‌ای میان اطلاق اطاعت و عصمت شخص مطاع وجود دارد؟

جناب طبرسی در شرح «أولی الأمر» نخست به دو گفته تفسیری در میان عامه اشاره می‌کند که برخی آن را عبارت از مطلق «أمر» شمرده‌اند و برخی «علما» دانسته‌اند و سپس می‌گوید: اما اصحاب ما از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) روایت کرده‌اند که «أولی الأمر عبارت‌اند از امامان از آل محمد» و می‌افزاید که خداوند اطاعت آنان را به صورت مطلق واجب کرده است؛ چنان‌که اطاعت خود و پیامبرش را واجب کرده است و امکان ندارد که خداوند اطاعت کسی را به صورت مطلق واجب کند مگر کسی که عصمت او ثابت باشد و معلوم باشد که باطنش همانند ظاهرش است و ایمن از اشتباه و دستور به ناروا باشد و این در امر و علما وجود ندارد و خداوند برتر از آن است که فرمان به اطاعت کسی بدهد که عصیان می‌کند یا به اطاعت کسانی دستور دهد که گرفتار و کرداران مختلف است.

طبرسی سپس مقرون شدن اطاعت «أولی الأمر» به اطاعت پیامبر(ص)، بسان مقرون شدن اطاعت پیامبر(ص) به اطاعت خداوند را ناشی از برتری «أولی الأمر» بر همه مردمان می‌شمارد؛ چنان‌که پیامبر(ص) برتر از «أولی الأمر» و سایر مردمان است و این ویژگی تنها در امامان از آل محمد(ص) است که امامت و عصمت آنان ثابت است و امت بر علو رتبه و عدالت آنان اتفاق نظر دارد.^۱

علامه حلی حتی در کتاب فقهی تذکره، در استدلال بر اینکه از نظر شیعه امام باید معصوم باشد؛ از جمله به اطلاق و عموم وجوب اطاعت در همین آیه شریفه استدلال کرده است.^۲

از سوی دیگر، علامه طباطبایی نیز که بیش از ۱۰ صفحه را به شرح و تفسیر این آیه اختصاص می‌دهد، تأکید می‌کند که اطلاق اطاعت از پیامبر(ص) در آیه و عدم تقیید آن به شرط و قید، شاهد بر عصمت آن حضرت است. وی افزوده است که این سخن عیناً درباره «أولی الأمر» نیز جاری است و آن‌گاه چگونگی این تشابه را بیان می‌کند و سپس از مجموع بررسی تفصیلی خود نتیجه می‌گیرد که حمل «أولی الأمر» بر جماعت اجماع‌کنندگان از اهل حلّ و عقد که برخی از

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۰۰.

۲. حلی، تذکره الفقهاء، ج ۹، ص ۳۹۶.

اهل سنت گفته‌اند، بی‌معناست و مقصود از «أولى الأمر» تنها افرادی از امت هستند که در گفتارشان معصوم و واجب‌الإطاعة هستند و شناخت آنان نیازمند نص خداوند است که در کلام خود یا به زبان پیامبر خود بیان کند؛ از همین رو بر آنچه از طرف امامان اهل‌بیت (ع) روایت شده منطبق می‌شود که آنان «أولى الأمر» هستند: «فليس إلا أن المراد بأولى الأمر أحد من الأمة معصومون في أقوالهم مفترض طاعتهم فاحتاج معرفتهم إلى تنصيص من جانب الله سبحانه من كلامه أو بلسان نبيه فينطبق على ما روى من طرق أئمة أهل البيت (ع) أنهم هم»^۱.

نکته پایانی علامه طباطبایی این است که این امر با عمومیت لفظ «أولى الأمر» به حسب لغت منافات ندارد؛ زیرا قصد مفهومی از مفاهیم در یک لفظ، یک چیز است و اراده مصداقی که مفهوم بر آن منطبق می‌شود چیز دیگر است؛ مانند مفهوم «الرسول» که معنای عام و کلی است و همین معنای عام در آیه مراد است، اما مصداق مورد نظر، پیامبری است که محمد (ص) است.^۲ با همین لحاظ باید توجه داشت که استناد آقای صالحی نجف‌آبادی به گفته جناب شیخ مرتضی انصاری در گسترش مصادیق «أولى الأمر»^۳ نادرست است و در واقع تقطیع و تحریف سخن وی و تفسیر «ما لایرضی صاحبه» و از مصادیق «إغراء به جهل» در برابر خواننده است.

جناب شیخ اعظم در جمله‌ای که مورد استناد آقای صالحی قرار گرفته است، فقط نگاه به مفهوم دارد و نه مصداق آن که موضوع سخن اوست و به صراحت سخن از امام معصوم (ع) گفته است و ایشان نه تنها در صدد توسعه مصادیق آن نیست، بلکه در مقام استدلال بر ولایت مطلقه پیامبر (ص) و امامان (ع) و اختصاص آن به آنان و نفی از دیگران است! جمله مورد استناد در گفته صالحی نجف‌آبادی با اشاره به «أولى الأمر» این است: «الظاهر من هذا العنوان عرفاً من يجب الرجوع إليه في الأمور التي لم تُحمل على شخص خاص»^۴. در حالی که: شیخ انصاری نخست به دلیل‌های چهارگانه قرآن و عقل و اجماع و سنت بر اطلاق ولایت معصومان (ع) و دفع این توهم که «وجوب اطاعت از آنان محدود به اوامر شرعی است و شامل اوامر عرفی و سلطنت بر اموال و انفس نمی‌شود» استدلال می‌کند و سپس می‌نویسد: «و بالجمله، فالمستفاد من الأدلة الأربعة بعد التتبع والتأمل أن للإمام (ع) سلطنة مطلقة على الرعية من قبل الله تعالى، وأن تصرفهم نافذ على الرعية ماضٍ مطلقاً؛ سپس در مرحله دوم این اطلاق را به نفی ولایت دیگران

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۴، ص ۳۹۸.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۴، ص ۳۸۹-۳۹۰.

۳. صالحی نجف‌آبادی، پژوهش‌های قرآنی، ص ۴۷۲.

۴. صالحی نجف‌آبادی، پژوهش‌های قرآنی، ص ۴۷۲.

گسترش می‌دهد و تأکید می‌کند دیگران در این جهت استقلالی ندارند و باید در تصرفات ولایی به امامان (ع) رجوع کنند و در استدلال بر آن خاطر نشان می‌شود: ادله‌ای که دلالت می‌کند بر اینکه آنان اولی‌الأمر و والیان امر هستند، کفایت می‌کند: «و یکفی فی ذلک ما دلّ علی أنّهم أولو الامر و ولاته» و در بیان چگونگی این دلالت بلافاصله می‌افزاید: «فإنّ الظاهر من هذا العنوان عرفاً من یجب الرجوع الیه فی الامور العامة التي لم تحمل علی شخص خاص»؛^۱ این همان جمله مورد استناد آقای صالحی است که با حذف «فاء» عاطفه آمده است.

مقصود شیخ انصاری این است که چون مفهوم اولی‌الامر فردی است که در امور عامه به او رجوع می‌شود، پس دایره ولایت امامان (ع) شامل عدم استقلال دیگران در ولایت و دخالت در این امور و لزوم اذن از امامان (ع) نیز می‌شود؛ اما با تقطیع این جمله که شیخ اعظم آورده است تا استدلال بر اطلاق ولایت ائمه (ع) و عدم ولایت استقلالی دیگران را اثبات کند، ممکن است خواننده گمان برد که وی نیز قائل به تعمیم مصادیق «أولی‌الامر» بوده است و شاید مترجم محترم نیز که پاورقی نشان می‌دهد به گفته آقای صالحی نظر دارد، چنین گمان برده است.

نقد ترجمه

چنان‌که ترجمه به ویژه دو پاورقی توضیحی آن نشان می‌دهد، افزون بر اینکه موضوع اطاعت پیامبر و اولی‌الأمر با تعبیر «هر نوع عزل و نصب در امور اجتماعی و حکومتی» محدود شده، مانند آقای صالحی نجف‌آبادی مصادیق «أولی‌الامر» عام گرفته شده است و در متن ترجمه از آنان با عنوان «پیشوایان» و در پاورقی با تعبیر «متولیان امور» نام برده شده‌اند: «... و نکته ظریف‌تر اینکه متولیان امور نیز باید آن حضرت را الگوی خود قرار دهند و تمام کوشش خود را به کار گیرند تا پاکدستانه و درستکارانه به انجام وظایف خود پردازند»؛ جالب توجه است که این جمله جایگزین جمله دیگری در چاپ نخست شده است که از نظر مماثلت «أولی‌الامر» با پیامبر (ص) پررنگ‌تر بوده است: «... و نکته ظریف‌تر اینکه متولیان امور نیز باید در پاکي نفس، دادگری و درستکاری به دور از هرگونه ستمکاری باشند».

در این ترجمه و شرح، نه اشاره‌ای به امامان اهل بیت (ع) شده است و نه اطلاق اطاعت و لازمه آن یعنی ویژگی «عصمت» که مورد تأکید مفسران و متکلمان می‌باشد و حتی به نظر آنان اشاره نیز نشده است؛ در حالی که وقتی ترجمه‌ای از قرآن همراه با شرح به عنوان ترجمه‌ای شیعی با نوع

مخاطبان شیعه، آن هم از سوی مترجمی حوزوی منتشر می‌شود، لازم است در چنین مواردی به دیدگاه مورد عنایت و تأکید مفسران شیعی دست کم اشاره شود.

تذکر امام خمینی

همین جا نکته جالب توجه این است که آقای صالحی نجف‌آبادی که تلاشی گسترده اما ناموفق در گسترش مصادیق «أولی الأمر» کرده است، از جمله می‌نویسد «چون قرآن کتاب ابدی و احکام آن همیشگی است حکم آیه «أولی الأمر» نیز تا ابد و در همه زمان‌ها باید اجرا شود» و افزوده است: «بنابراین در جمهوری اسلامی ایران که بر اساس اسلام بنا شده است لفظ «أولی الأمر» شامل ولی فقیه و همه مسئولان حکومت اسلامی می‌شود و اطاعت از آنان در محدوده مسئولیتشان تا وقتی که در خط اسلام باشند واجب است»؛^۱ ولی خود بنیانگذار جمهوری اسلامی، امام خمینی رضوان الله علیه وقتی متوجه شد که در نطق برخی نمایندگان مجلس، این آیه بر ایشان تطبیق شده است، در نامه‌ای به آنان تذکر داد که امثال این آیات مخصوص معصومان (ع) است: «با تشکر وافر از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی، چون گفتار آقایان پخش می‌شود و ممکن است سوء تفاهمی بین مردم حاصل شود، لازم است عرض کنم آیات و روایاتی وارد شده است که مخصوص به معصومان علیهم السلام است و فقها و علمای بزرگ اسلام هم در آنها شرکت ندارند، تا چه رسد به مثل اینجانب. هر چند فقهای جامع‌الشرایط از طرف معصومین نیابت در تمام امور شرعی و سیاسی و اجتماعی دارند و تولی امور در غیبت کبرا موكول به آنان است، لکن این امر غیر ولایت کبرا است که مخصوص به معصوم است. تقاضای اینجانب آن است که در صحبت‌هایی که می‌شود و پخش می‌گردد، ابهامی نباشد و مرزها از هم جدا باشد».^۲

۶. آیه ابتلا، بقره، آیه ۱۲۴

یکی از آیاتی که از نگاه مفسران و متکلمان شیعی جایگاه ویژه‌ای در مسئله امامت به ویژه شرط عصمت دارد، این آیه شریفه است که با اشاره به مراحل ابتلا و آزمون الهی حضرت ابراهیم (ع) برگزیدگی او به مقام امامت تأکید کرده است که این مقام تنها به افراد ویژه و برگزیده‌ای می‌رسد که ما آنان را «معصوم» می‌دانیم: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». آنچه محل توجه و استدلال ویژه اندیشمندان

۱. صالحی نجف‌آبادی، پژوهش‌های قرآنی، ص ۴۷۲-۴۷۳.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۰۳.

شیعه قرار گرفته است، جمله «لاینال عهدهی الظالمین» است و با شرحی که داده اند همان عصمت در عقیده و عمل است و آن را دلیل بر لزوم آن در امام گرفته اند. چنان که جناب طبرسی خاطر نشان می سازد اصحاب ما در انحصار امامت به شخص معصوم استدلال کرده اند و سپس چگونگی دلالت آیه را از جمله بر اطلاق در عصمت که شامل گناهان قبل نیز می شود، شرح داده است.^۱

علامه طباطبایی نیز با تفصیل بیشتر به تبیین مقام امام و برخورداری از بالاترین جایگاه می پردازد و نشان می دهد که امام باید انسانی در مرتبه یقین باشد که عالم ملکوت که رُویه باطنی این عالم است، برای او کشف شده باشد و امام باطن و حقیقت هر آنچه هست که امر هدایت به آن بستگی دارد؛ یعنی قلوب و اعمال بندگان پیش او حاضر است و بر هر دو راه سعادت و شقاوت اشراف و هیمنه دارد.^۲ آقای طباطبایی در نتیجه گیری از مباحث خود درباره این آیه و آیات دیگری که به آن پیوند می خورد، هفت نکته مهم که به تعبیر ایشان «امّهات» مسائل امامت است، از جمله شرط «عصمت» و «علم» را پیش رو می گذارد.^۳

با این حال در ترجمه آیه، با اینکه سه پاورقی به آن اختصاص یافته است، هیچ اشاره ای به جایگاه آن در مسئله امامت از نگاه امامیه و شرایط آن نمی شود و بر این بسنده شده است که «ظلم» شامل عقیده، اخلاق و عمل نابجا می شود و اینکه «پذیرش زمامداری ناشایستگان، مصداق ظلم در عمل است» و متبادر از این جمله معنایی «عام» برای امامت در آیه است و نه امامت در معنای «خاص» و شیعی آن. این گونه مسائل که مرز معانی درست و نادرست آن بسی ظریف است، باید

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۰-۳۸۱: «استدل أصحابنا بهذه الآية على أن الإمام لا يكون إلا معصوما عن القبائح لأن الله سبحانه نفى أن ينال عهده الذي هو الإمامة ظالم و من ليس بمعصوم فقد يكون ظلما إما لنفسه و إما لغيره فإن قيل إنما نفى أن يناله ظالم في حال ظلمه فإذا تاب لا يسمى ظلما فيصح أن يناله فالجواب أن الظالم إن تاب فلا يخرج من أن تكون الآية قد تناولته في حال كونه ظلما فإذا نفى أن يناله فقد حكم عليه بأنه لا ينالها و الآية مطلقة غير مقيدة بوقت دون وقت فيجب أن تكون محمولة على الأوقات كلها فلا ينالها الظالم إن تاب فيما بعد».

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۷۲: «و بالجمله، فالإمام يجب أن يكون إنسانا ذا يقين مكشوف له عالم الملكوت - متحققا بكلمات من الله سبحانه - و قد مر أن الملكوت هو الأمر الذي هو الوجه الباطن من وجهي هذا العالم، فقوله تعالى: يَهْدُونَ بِأُفْرُنَا، يدل دلالة واضحة على أن كل ما يتعلق به أمر الهداية - وهو القلوب و الأعمال - فالإمام باطنه و حقيقته، و وجهه الأمري حاضر عنده غير غائب عنه، و من المعلوم أن القلوب و الأعمال كسائر الأشياء في كونها ذات وجهين، فالإمام يحضر عنده و يلحق به أعمال العباد، خيرها و شرها، و هو المهيمن على السبيلين جميعا، سبيل السعادة و سبيل الشقاوة».

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۷۴-۲۷۵: ۱. امامت جعل شده و تحقق یافته است؛ ۲. امام باید با عصمتی الهی معصوم باشد؛ ۳. زمین با مردمان آن خالی از امام حق نیست؛ ۴. امام باید از سوی خداوند مورد تایید باشد؛ ۵. اعمال بندگان از علم امام پنهان نیست؛ ۶. امام باید آگاه به همه آنچه باشد که مردمان در امور معاش و معاد خود به آن نیازمندند؛ ۷. محال است که در میان مردمان کسی باشد که در فضایل نفس بر امام برتر باشد.

به صراحت بیان شود تا جای هیچ شک و شبهه‌ای نباشد؛ امری که گاه با یک جمله کوتاه می‌توان نظر و باور خود را نشان داد و معلوم نیست چرا تصریح به آن به محاق برده شده است؟

۷. آیه ولایت، مائده، آیه ۵۵

یکی دیگر از آیات شریفه در اثبات ولایت و امامت امیرالمؤمنین علی (ع)، آیه معروف «إِنَّمَا وَلِيَّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» است که به استناد روایات فراوان شیعه و سنی، درباره آن حضرت نازل شده است و جمله «وَ الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» اشاره به آن دارد. ولایت در این آیه، همان‌گونه که علامه طباطبایی به تفصیل درباره آن سخن گفته و استدلال کرده است، به معنای «ولایت نصرت» که اهل سنت گفته‌اند نیست، بلکه به معنای «ولایت تصرف» یا ولایت «حب و مودت» است.

مفسران اهل سنت از جمله به استناد وحدت سیاق این آیه با آیات پیش و پس آن، که از «وَلِيٍّ» گرفتن کافران باز داشته است و شروع آن با آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ» است، ولایت در آیه مورد بحث را نیز «ولایت نصرت» شمرده‌اند. آنان به کاربرد صیغه جمع در آیه را نیز شاهد دیگر گرفته‌اند؛ امری که قهراً مفاد این آیه را از آنچه مفسران و متکلمان شیعی گفته‌اند بیرون می‌برد و اختصاص به امیرالمؤمنین علی (ع) نخواهد داشت؛ در حالی که برای مثال جناب طبرسی این آیه را از واضح‌ترین دلایل بر صحت امامت بلافصل آن حضرت پس از پیامبر (ص) شمرده است: «و هذه الآية من أوضح الدلائل على صحة إمامة علي بعد النبي بلا فصل»^۱.

مفسران ما وجه دلالت آیه بر ولایت خاص امیرالمؤمنین (ع) را هم بر پایه مفاد مستقیم خود آیه و هم به استناد روایات موجود نشان داده‌اند و به استدلال‌های مفسران دیگر پاسخ داده‌اند و مجالی برای بازگویی آنها نیست؛ از جمله علامه طباطبایی که نه تنها دلالت خود آیه را بر ولایت در معنای خاص شیعی آن نشان می‌دهد و استدلال‌های بر اینکه مقصود «ولایت نصرت» را مانند آنچه گذشت، در بیش از ۲۰ صفحه رد می‌کند و نیمی از آن به شرح روایات اختصاص یافته است، بلکه پیش از آن در شرح آیه «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ» نیز به تفصیل نشان داده است که آن ولایت نیز به معنای ولایت نصرت نیست؛^۲ چه رسد به آیه مورد بحث که ایشان تأکید دارد و نشان داده است که هم سیاق با آن آیات نیست.^۳

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲۶.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۳۶۷-۳۷۳.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۶، ص ۵-۲۵.

نقد ترجمه

در این ترجمه و برخلاف چاپ نخست که «ولیع» در آیه یادشده به «یاور و سرپرست» ترجمه شده است، در این چاپ به «یار و یاور» برگردانده شده است که عبارت دیگری از همان «ولایت نصرت» است و در پاورقی آمده است: «کلمه «ولیع» در اینجا همه معانی یار و یاور، دوست و کارساز و سرور و سرپرست را دربردارد»، و معلوم نیست که مراد همان استعمال لفظ در بیش از یک معناست که به «اشتراک لفظی» برمی‌گردد و چنین استعمالی را نوعاً در «اصول فقه» نپذیرفته‌اند و حتی ممتنع شمرده‌اند؟

از شیوه‌نامه ترجمه که مترجم محترم نسخه‌ای از آن را نیز به این بنده هدیه داده است، برمی‌آید که مترجم نیز موافق نظر اصولیان است؛ شاید به همین سبب، در این چاپ، اشاره به گفته برخی اصولیان در امکان استعمال لفظ در بیش از یک معنا که در چاپ نخست در تأیید تضمن معانی دوست، یاور و کارساز در معنای سرپرست سرور آمده بود، حذف شده است. به هر حال در فرض اینکه در واژگان قرآن چند احتمال برود و قرینه‌ای بر یکی از آنها نباشد، مترجم نوشته است: «به ناچار یکی از ترجمه‌ها را در متن می‌آوریم و بعد در پانویس هم توضیح می‌دهیم که این واژه به این معنا نیز می‌آید». ^۱ در این صورت، این پرسش است که با وجود اهمیت موضوع از نگاه کلامی، چرا احتمالی که برخلاف نظر مفسران ما می‌باشد، در اصل ترجمه آمده است؟

و با توجه به گفته دیگر مترجم در شیوه‌نامه که «اگر لفظی در قرآن به چند معنا به کار رفته باشد، معنایش این نیست که آن لفظ ذاتاً معانی متعدد دارد، بلکه یک لفظ تنها یک معنای حقیقی دارد و بقیه معانی آن مجاز خواهد بود و فهم معنای مجاز نیز خود نیازمند قرینه است»، ^۲ این پرسش نیز پدید می‌آید که کدام یک از معانی یادشده حقیقی و بقیه مجازی‌اند؟ گویا مترجم با توجه به تکرار ترجمه به «یار و یاور» در موارد دیگر، آن را معنای حقیقی می‌داند و شاهد آن توضیحی است که ذیل آیه ۲۸ آل عمران آمده و در ترجمه به «یار و یاور» به این امر استناد شده است که «در میان عرب "عقد ولایت" یعنی قرارداد دوستی و تعهد به یاری‌رسانی معمول بوده است».

در این صورت، پرسش این است که آیا فراین موجود در خود آیه و روایات و گفته‌های مفسران شیعی و نیز گفته واژه‌شناسان که اشاره خواهیم کرد، به اندازه‌ای نبوده است که به ولایت در تصرف (سرور و سرپرست) یا دست‌کم محبت و مودت ترجمه شود یا لاقلاً اصل قرار داده شود؛

۱. کوشا، شیوه‌نامه ترجمه قرآن، ص ۶۳.

۲. کوشا، شیوه‌نامه ترجمه قرآن، ص ۶۴-۶۵.

چنان‌که برای مثال «ولّی» در آیه «أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمْلَأَ فَيْمَلِلَ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ» به «سرپرست» ترجمه شده است و همین تعبیر در آیه «و كَفَى بِاللّٰهِ وَلِيًّا وَ كَفَى بِاللّٰهِ نَصِيرًا» آمده است؛ لابد برای پرهیز از اینکه با ترجمه «نصیراً» به «یار و یاور» تفاوت پیدا کند و این مخمصه‌ای است که مترجم محترم در موارد متعددی از آیات که دو کلمه «ولّی» و «نصیر» با هم آمده، در آن واقع شده است و در ترجمه، «یار و یاور» به‌تنهایی معادل آن دو آورده است؛ مانند: «ما لکم من دون اللّٰهِ من ولیّ ولا نصیر»؛ درحالی‌که همین معادل را برای جایی که فقط کلمه «نصیر» به کار رفته، مانند «و ما للظالمین من نصیر» نیز به کار برده است و معلوم نیست که بود و نبود «ولّی» یا «نصیر» در آیات دسته نخست، چه نقشی در ترجمه دارد و معادل آن چیست؟ و به‌هر حال معلوم نیست فرق این دو واژه در ترجمه قرآنی آن چیست که چند بار در کنار هم و با تکرار «لا» نفی شده است و پیدا است اگر فرقی نبود، تکرار به‌ویژه در این قالب امری لغو بود.

چنان‌که مترجم محترم درحالی‌که برای مثال، جمله «و لا یجدون لهم من دون الله ولیّاً ولا نصیراً» را این‌گونه ترجمه کرده است که «و آنها در برابر خدا هیچ یار و یآوری برای خود نیابند»، مجبور شده است «ولّی» را در «و اجعل لنا من لدنک ولیّاً و اجعل لنا من لدنک نصیراً» در آیه ۷۵ نساء به معنای «سرپرست» ترجمه کند تا میان دو جمله مستقل تفاوت وجود داشته باشد: «و از جانب خود برای ما سرپرستی بگمار و از نزد خویش برای ما یآوری قرار ده»؛ چنان‌که در جمله «و لا تتخذوا منهم ولیّاً ولا نصیراً» ترجمه شده است: «و از آنان دوست و یآوری مگیرید».

به‌هر حال پرسش و اشکال ما این است که اولاً چرا در ترجمه «ولّی» در آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ» «یار و یاور» اصل قرار داده شده است تا همراهی با معنی «ولایت نصرت» یا تداعی‌کننده آن باشد که مفسران اهل سنت گفته‌اند؟ و ثانیاً لفظ «ولّی» چگونه هم‌زمان «همه معانی یار و یاور، دوست و کارساز و سرور و سرپرست را دربردارد» که در پاورقی توضیحی آمده است؟ و این چه نسبتی با استعمال لفظ در بیش از یک معنا دارد؟ اگر یکی حقیقی و بقیه مجازی‌اند، کدام حقیقی است؟ و آیا کاربرد آن در آیات بسیار به معانی مختلف، جز آن یک معنا همه مجازی‌اند؛ از جمله ترجمه آن به «وارث» که در مثل آیه «جعلنا لولیتہ سلطاناً» آمده است؟

یا درست آن است، آن‌گونه که در گفته‌ها و واژه‌شناسان معتبر، مانند جوهری در الصحاح، ابن فارس در مقاییس اللغه و راغب اصفهانی در مفردات القرآن نیز آمده^۱ و طبعاً از نگاه مترجم محترم دور

۱. جوهری نوشته است: «الْوَلِيُّ: القرب و الدنو... و کُلُّ مَنْ وُلِيَ مِنْ أَمْرٍ وَاحِدٍ فَهُوَ وَلِيُّهُ». ابن فارس نوشته است: «الواو و اللام و الیاء اصل صحیح یدل علی قرب... و کُلُّ مَنْ وُلِيَ مِنْ أَمْرٍ آخَرَ فَهُوَ وَلِيُّهُ». راغب اصفهانی نیز که به تفصیل این واژه و مشتقات آن را در

نمانده، گفته شود «ولّی»، «مشترک معنوی» میان معانی و مصادیق مختلف است؛ از این رو هیچ‌کدام معنای مجازی نیست؟ به‌ویژه که اگر هم مترجم محترم در آیاتی مانند آیه ۲۸ آل عمران «لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» با وجود ترجمه آن به «یار و یاور»، به دلیل سلبی بودن موضوع، خاطر نشان می‌سازد که وقتی نباید آنان را یار و یاور گرفت؛ «پس به طریق اولی نباید مؤمنان کافران و مشرکان را سرپرست خود گیرند»، اما در جمله‌ای ایجابی مانند «إنما وليكم الله» اگر به معنای یار و یاور گرفته شود، چنین لازمه و اولویتی وجود ندارد؛ از این رو مترجم محترم مدعی شده است که لفظ «ولّی» معانی دیگر را نیز در بردارد!

ملاحظه همین اندک که آوردیم به‌ویژه با مقایسه آن با چاپ نخست، نشان می‌دهد که مترجم محترم با عدول از معنای «ولّی» در نگاه مفسران ما، چگونه میان این معانی سرگردان شده است؟ به نظر می‌رسد با توجه به بار معنایی که «ولّی» در عرف و فرهنگ دینی ما به‌ویژه شیعیان دارد، اگر دست کم در مثل آیه مورد بحث، همانند برخی واژگان مانند «سریع الحساب» که ترجمه نشده، به حال خود رها می‌شد، چنین مخمسه و پرسش‌ها و تردیدهایی پدید نمی‌آمد و گمان نمی‌رفت که با «ولایت» در معنای خاص آن که محل اتفاق نظر متکلمان و مفسران شیعی است، همراهی صورت نگرفته و در سیاق موارد دیگری که بر شمردیم، موضوع امامت و ولایت در معنای خاص شیعی آن در این آیه نیز به محقق رفته است.

۸. آیه خمس، انفال، آیه ۴۱

یکی از آیاتی که می‌تواند نگاه مترجمان و مفسران قرآن را در جانب‌داری از رویکرد شیعی یا عدم آن نشان دهد، آیه خمس است که هم دامنه آن موضوع سخن و اختلاف است و هم معرفی مصادیق صاحبان خمس که در آیه، شش عنوان آمده است. البته در دوره معاصر درباره چگونگی ملکیت آن نیز در میان فقیهان معاصر نظر یکسانی وجود ندارد و برخی مانند امام خمینی آن را متعلق به جایگاه امامت و در اختیار امام و حاکم می‌دانند و نه شخص پیامبر (ص) یا امام (ع) و بیرون از موضوع بحث کنونی است. این آیه که در سیاق آیات جهاد و قتال آمده، این است: «و اعلموا أنّما غنمتم من شیء فأَنَّ لَهِ خَمْسَةٌ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَ

قرآن بررسی می‌کند، نوشته است: «الْوَلَاءُ وَالتَّوَالِي: أَنْ يَحْصُلَ شَيْئَانِ فَصَاعِدًا حُصُولًا لَيْسَ بَيْنَهُمَا مَا لَيْسَ مِنْهُمَا، وَاسْتِعَارَ ذَلِكَ لِلْقُرْبِ مِنْ حَيْثُ الْمَكَانُ، وَ مِنْ حَيْثُ النَّسَبُ، وَ مِنْ حَيْثُ الدِّينُ، وَ مِنْ حَيْثُ الصَّدَاقَةُ وَ النِّصْرَةُ وَ الْإِعْتِقَادُ، وَ الْوَلَايَةُ النَّصْرَةُ، وَ الْوَلَايَةُ تَوَلَّى الْأَمْرَ، وَ قِيلَ: الْوَلَايَةُ وَ الْوَلَايَةُ نَحْوُ الدَّلَالَةِ وَ الدَّلَالَةُ وَ حَقِيقَتُهُ تَوَلَّى الْأَمْرَ، وَ الْوَلِيُّ وَ الْمَوْلَى يَسْتَعْمَلَانِ فِي ذَلِكَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا». طبق جمله اخیر «ولّی» و «مولى»، هر دو در معنای تولى و عهده‌داری امر به کار می‌رود.

الیتامی و المساکین و ابن السبیل إن کنتم آمنتم بالله و ما أنزلنا علی عبدنا یوم الفرقان، یوم التقی الجمعان و الله علی کل شیء قدير».

نقد ترجمه

از نگاه مفسران و فقیهان شیعه که در برخی روایات ما نیز آمده و برخلاف نظر اهل سنت، متعلق خمس در جمله «ما غنمتم» اختصاص به غنائم جنگی ندارد و شامل سایر درآمدها نیز می‌شود و سیاق آیه مخصص آن نیست. با اینکه در پاورقی به اختلاف یادشده تصریح شده است که «طبق نظر اهل سنت «ما غنمتم» اختصاص به غنائم جنگی دارد، شیعیان آن را به معنای «ما کسبتم» = هر آنچه به دست آوردید» گرفته‌اند، آیه شریفه طبق نظر اهل سنت ترجمه شده است: «اگر به خدا و به آنچه بر بنده خویش در روز جدایی [حق و باطل]، روز رویارویی دو گروه (مسلمان و کافر در جنگ بدر) فرو فرستادیم، ایمان آورده‌اید، بدانید که قطعاً هر آنچه به غنیمت گرفته‌اید، یک پنجمش ...».

۲۳۳

آینه پژوهش | ۲۱۷
سال ۳۷ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵

از سوی دیگر، اگر هم کسی بتواند به عذر سیاق آیه و بی توجه به منابع شیعی، همراهی مترجم با نظر مفسران و فقیهان اهل سنت را در محدودکردن متعلق خمس نادیده بگیرد؛ اما مشکل مهم‌تر در ترجمه و شرح بخش دوم آیه است که باز موضوع مورد اختلاف میان باورهای شیعی و دیگران است و به امر امامت و ولایت اهل بیت (ع) نیز برمی‌گردد؛ موضوعی که برای نمونه علامه طباطبایی برخلاف اختصار در بخش اول، در استدلال بر نگاه شیعی مفسران و متکلمان و فقیهان شیعی در موضوع مهم دوم، از منظر روایات به تفصیل آن را بررسی کرده و به استناد روایات فراوان در منابع شیعه و سنی نشان داده است که مقصود از چهار گروه ذی القربی، یتیمان، مسکینان و ابن سبیل عموم این عناوین نیست و همه مربوط به خویشان پیامبر (ص) است؛ چنان‌که مقصود از «ذی القربی» همه خویشاوندان یا همه خویشاوندان پیامبر (ص) نیست و مراد امام از اهل بیت (ع) است؛ از جمله در روایت مستند امام صادق (ع) درباره تفسیر این آیه آمده است: سهم خدا و رسول و ذی القربای رسول برای امام است و یتیمان و مسکینان و ابناء السبیل همه از آل رسول هستند و از آنان خارج نمی‌شود: «خمس الله عزّ و جلّ للإمام، و خمس الرسول للإمام، و خمس ذی القربی لقرباة الرسول للإمام، و الیتامی یتامی آل الرسول، و المساکین منهم، و ابناء السبیل منهم فلا یخرج منهم إلى غیرهم»^۱.

۱. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۲۵.

علامه طباطبایی خاطر نشان می‌سازد که روایات اهل بیت (ع) درباره اختصاص داشتن خمس به خدا و رسول (ص) و امام از اهل بیت و سه گروه دیگر از نزدیکان رسول (ص) متواتر است: «و الأخبار عن أئمة أهل البيت ع متواترة في اختصاص الخمس بالله ورسوله و الإمام من أهل بيته و یتمای قرابته و مساکینهم و أبناء سبیلهم لا یتعداهم إلی غیرهم»؛ چنان که روایات متعددی از منابع اهل سنت آورده است که خمس برای نزدیکان پیامبر (ص) است و خاطر نشان شده که چنین روایاتی فراوان است؛ با این توجه که عمومیت خویشان پیامبر (ص) در این دست روایات اهل سنت با اختصاصی بودن آن در روایات ما فرق دارد.

اما در این بخش نیز شاهد هستیم در ترجمه نه تنها عنوان‌های مساکین و یتیمان و ابن سبیل عام گرفته شده است، بلکه «ذی القربی» نیز بر این اساس که به تعبیر مترجم «الف و لام آن جنس باشد» عام دانسته شده است؛ حتی عام‌تر از عموم خویشاوندان پیامبر (ص) که در روایات یادشده اهل سنت آمده است! و هیچ اشاره‌ای نیز به گفته مفسران ما و مفاد روایات ما نشده است: «... یک پنجمش از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و بینویان و درراه ماندگان است».

۹. آیه فی‌ء، حشر، آیه ۶

مشابه اشکال و ابهام پیشین، درباره ترجمه آیه «فی‌ء» در سوره حشر وجود دارد که «فدک» از مصادیق آن است: «ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى قلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل». در حالی که مفسران ما مانند جناب طبرسی و علامه طباطبایی از جمله به استناد روایات، موارد چهارگانه ذی القربی، یتیمان، مسکینان و درراه ماندگان را مخصوص خویشان پیامبر (ص) شمرده‌اند.

علامه طباطبایی تأکید دارد که مراد از «ذی القربی» نزدیکان پیامبر (ص) است و معنا ندارد که حمل بر نزدیکان عموم مؤمنان شود و مراد از یتیمان و مساکین و ابن سبیل نیز چنان که سیاق آیه نشان می‌دهد، تهی‌دستان از همانان است؛ چنان که از امامان اهل بیت (ع) نیز روایت شده که مقصود از «ذی القربی»، اهل بیت و آن سه گروه نیز از آنان هستند.^۱ وی مقصود از ذی القربی و مسکین و ابن سبیل در آیه «و ات ذی القربی حقه و المسکین و ابن السبیل» در سوره اسراء را نیز که سوره‌ای مکی است، به وزن آیات یادشده می‌داند و نتیجه می‌گیرد که تشریح حکم پرداخت به اینان پیش از هجرت بوده است^۲ و توضیح خواهیم داد.

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۲۰۳-۲۰۴.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۳، ص ۸۱.

نقد ترجمه

افزون بر اطلاق در ترجمه، در پاورقی با افزودن جمله [از اموال عمومی است] تصریح به معنای عامی شده است که ظاهر عبارت ترجمه نشان می‌دهد. ترجمه این است: «هر مالی که خدا از مردم آن آبادی‌ها به پیامبرش عاید کرده است از آن خدا و پیامبر و خویشان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است».

از نگاه تاریخی، باغستان «فدک» مصداق «فیء» بود که طبق این آیات چون بدون جنگ و جهاد تسلیم پیامبر (ص) شده بود، در شمار غنایم نبود و بی‌شک آن حضرت (ص) آن را به دختر خود حضرت فاطمه (ع) بخشید و می‌دانیم که خلیفه تنها چند روز پس از رحلت پیامبر (ص) به عذری که تراشید، آن را به ناروا مصادره کرد و نزاع تاریخی کلامی میان شیعه و سنی از آن روز تا کنون معروف و مشهور است.

وقتی مترجم شیعی قرآن بی‌توجه یا کم‌اعتنا به نگاه متکلمان و مفسران شیعه و نصوص روایی و بی‌توجه به آن نزاع تاریخی، هم عناوین یادشده در آیه را به صورت مطلق ترجمه می‌کند و هم در توضیح افزوده به ترجمه، آن را «از اموال عمومی» می‌شمارد و اشاره‌ای نیز به مصادره ناحق آن نمی‌کند، لابد به لازمه طبیعی این امر توجه دارد که این معنا در این نزاع تاریخی کلامی به همراهی با کدام طرف تلقی خواهد شد.

البته مترجم محترم در پاسخ می‌تواند بگوید به لازمه این معنا پای‌بند است یا بگوید چنین لازمه‌ای مقصود او نبوده است، ولی در هر دو صورت لازم می‌نمود که به صورت شفاف قید شود که اطلاق در ترجمه عناوین چهارگانه یادشده و نیز در شمار «اموال عمومی» شمردن «فیء»، چه نسبتی با نگاه مفسران، متکلمان و بلکه فقیهان شیعی دارد؟ و به صورت خاص، بر این اساس فدک چه جایگاهی پیدا می‌کند؟ البته طرح این پرسش لزوماً به این معنا نیست که مترجم با کار خلیفه در مصادره ظالمانه آن همراهی دارد، بلکه در تأکید بر این است که با توجه به رویه جاری در ترجمه که در جای جای آن شاهد توضیح در مسائل جزئی هستیم، شایسته و بلکه درست نیست که این نکته مهم به محاق نظر و سلیقه خاص مترجم برده شود یا گرفتار تقیه گردد.

آیه «و آت ذا القربی»

چنان‌که اشاره شد، مشابه اشکال یادشده درباره آیه «و آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ»^۱ در سوره اسراء نیز با اینکه طبق معروف سوره مکی است، کم و بیش وجود دارد؛ آیه‌ای که به نوشته

جناب طبرسی طبق روایات امامان (ع) و برای مثال در گفته امام سجاده (ع) در شام در دوره اسارت، مقصود خویشان پیامبر (ص) یا اهل بیت (ع) است و «سدی» مفسر نیز همین گفته است؛ چنان‌که طبرسی با سند متصل خود از جناب عطیه عوفی و او از ابوسعید خدری نقل کرده است که وقتی این آیه نازل شد، پیامبر (ص) فدک را به فاطمه داد: «لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ "وَأْتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ" أُعْطِيَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَاطِمَةَ فَدَكًّا» و افزوده است که مأمون عباسی وقتی در نامه به عبدالله بن موسی از جریان فدک پرسید و او این روایت را در پاسخ نوشت، مأمون فدک را به فرزندان فاطمه (ع) برگرداند.^۱

علامه طباطبایی نیز که شرح آیه را به آیات مشابه ارجاع می‌دهد، خاطرنشان می‌سازد که از آیه اشکار می‌شود که پرداخت به ذی‌القربی و مسکین و ابن‌سبیل از اموری است که پیش از هجرت تشریح شده است، چون سوره مکی است؛^۲ البته وی در آغاز سوره از برخی مفسران پیشین نقل کرده است که پاره‌ای آیات سوره را مدنی شمرده‌اند؛ از جمله همین آیه.^۳ با این حال مترجم محترم با اینکه «ذی‌القربی» را مطلق ترجمه کرده است، حتی اشاره‌ای نیز به مقصود از آن نکرده است.

۱۰. آیات اختصاصی فضیلت

در سیاق آیات پیش با تمرکز بر موضوع ولایت و امامت و با رویکرد مورد نقدی که در ترجمه و شرح آنها نشان دادیم، از منظر آیات اختصاصی فضیلت و جایگاه اهل بیت (ع) موارد چند دیگری وجود دارد که مجال برای نشان دادن کاستی در ترجمه و شرح آنها از این منظر نیست؛ اما توجه به آنها بیشتر نشان می‌دهد که چرا درباره این ترجمه، با وجود نقاط قوت آن، این برداشت را داریم که ولایت و امامت و جایگاه اهل بیت (ع)، با وجود اهمیت آن در منظومه اعتقادی و ایمانی شیعه، به «محقق» نظر و سلیقه صاحب ترجمه رفته و بلکه و مهم‌تر اینکه متأثر از یک خط هر چند باریک فکری شده است؟ و این آیات با وجود روایات فراوان و با تلاش مفسران ما در تبیین نسبت نزدیک و بلکه مستقیم آنها با اهل بیت (ع) به‌ویژه امیرالمؤمنین (ع)، چگونه از این منظر مسکوت گذاشته شده یا تحت الشعاع تفاسیر دیگر قرار گرفته است؛ تفاسیری که نسبتی با تفسیر شیعی آن ندارد یا با نگاه رایج و موجود در نصوص روایی و تفاسیر معتبر و معروف ما بیگانه است.

برای نمونه مفسر عالی‌مقام، علامه طباطبایی که خود مبدع یا مروج نظریه «جری و تطبیق» در تعیین نسبت روایات تفسیری یا آیات شریفه است، چگونه در این آیات نه تنها سخنی از جری و

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۶۳۳-۶۳۴.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۳، ص ۸۱.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱۳، ص ۶.

تطبیق نمی‌کند، بلکه تلاش کرده است با بیانات تفسیری خود نشان دهد که آنچه در این دسته روایات آمده همه در راستای تبیین و تعیین تنها مصادیق این آیات است و جایی برای تعمیم آنها به دیگران نیست و برای مثال مصداق «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» کسی جز وجود شریف امیرالمؤمنین علی (ع) نیست. در واقع نادیده گرفتن این حقایق یا ترجیح گفته‌های دیگر، خواسته یا ناخواسته به معنای فاصله گرفتن از بخشی از مبانی معرفتی شیعه و مستندات قرآنی و حدیثی باورهای تاریخی کلامی آن است و حاشا که ترجمه تفسیرگونه قرآن از یک مترجم شیعی حوزوی گرفتار چنین نقصی بزرگ و رنج‌آور باشد و بخش عمده‌ای از خوانندگان ترجمه درباره آنها بی‌خبر گذاشته شوند؛ خوانندگانی که به باورمندی به مکتب و مذهب اهل بیت (ع) مفتخر هستند. در اینجا به بیان دو مورد بسنده می‌شود.

الف) آیه اطعام، سوره انسان، آیات ۵-۲۲

در آغاز اشاره شد که یکی از ویژگی‌های خوب ترجمه مورد بحث، افزوده‌هایی است که به فراوانی برای فهم بهتر معنا و مراد آیات به متن جملات ترجمه افزوده شده است. مترجم محترم در شیوه‌نامه ترجمه، معیار کلی آن را این‌گونه تعریف کرده است: «همه مقدرات و محذوفات کلام که لازمه ایجاز قرآن است در میانه کروش [] و گاه مرجع ضمیر و احیاناً مراد آیه در میان پرانتز () با قلم کوچک تر درج شده است»؛ اما به درستی روشن نیست که پاورقی‌های بسیار فراوان ترجمه با چه ملاکی افزوده شده است؟ ترجمه‌ای که به تعبیر مترجم «حجم و محتوای پانوشته‌های این ترجمه قابل توجه و در حد یک تفسیر کوتاه است و خواننده با داشتن این ترجمه می‌تواند از نکات قرآنی و مفاهیم تفسیری نیز بهره‌مند شود»^۱.

برای مثال و تا آنجا که به بحث ما برمی‌گردد، بی‌توجهی به دسته‌ای از آیات سوره «انسان» است که بر پایه روایات متعدد سنی و شیعه در شأن و ستایش علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است و قضیه آن معروف و نقطه ثقل آن، آیات «و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا؛ إِنَّمَا نَطْعَمُكُمْ لَوْجِهَ اللَّهِ لَا نَرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا» است.

نقد ترجمه

این آیات گرچه ممکن است گفته شود ارتباط مستقیم با موضوع امامت و ولایت ندارد، اما چنان‌که اشاره شد، در تبیین رویکرد کلی ترجمه از نگاه این موضوع، این پرسش را تقویت می‌کند که چرا نه در

۱. کوشا، شیوه‌نامه ترجمه قرآن کریم، ص ۲۰۳.

متن ترجمه و نه در پاورقی ارتباط این آیات با آن انوار پاک صلوات الله علیهم و شأن نزول آن حتی با یک کلمه یا جمله کوتاه نیز بیان نشده است و اگر هم گمان رود که اشاره در متن ترجمه برخلاف شیوه آن است؛ اما پیدا است در پاورقی چنین منعی نیست و توقع گزافی به شمار نمی‌رود و شاهد آن شرح‌های بسیار و شأن نزول‌های متعدد است که در ذیل ترجمه آیات دیگر آمده است و جای برشماری آنها نیست. اما ذکر نمونه ذیل می‌تواند پرسش و توقع یادشده را دوچندان کند که چرا در سوره «نور» آن توضیح آمده است و حتی به محتوای نظر دیگر که قضیه مربوط به همسر دیگر پیامبر است، اشاره نشده است و در اینجا در سوره «انسان» هیچ اشاره‌ای به شأن نزول آن نشده است؟

در سوره مبارک «نور»، ذیل ترجمه قضیه «إفک»، مترجم محترم این توضیح را لازم دیده است که این آیات در رد تهمت از - به تعبیر وی - «بانو عایشه» و تأکید بر پاکدامنی وی است: «مفسران و راویان مذاهب اسلامی - جز گروهی - وحدت نظر دارند که این آیات به منظور تبرئه بانو عایشه همسر رسول خدا(ص) از تهمت زنا نازل شده است»؛ سپس پنج سطر به شرح آن اختصاص یافته است. ظاهراً تعبیر «جز گروهی» اشاره به مفسرانی دارد که قضیه را مربوط به همسر دیگر پیامبر(ص)، «ماریه قبطیه» شمرده‌اند. علامه طباطبایی که سه اشکال عمده بر روایات اهل سنت که قضیه را مربوط به عایشه شمرده وارد می‌کند، گفته علی بن ابراهیم در تفسیر را بازگو می‌کند که طبق روایات شیعی قضیه مربوط به «ماریه قبطیه» است که از سوی عایشه متهم شد و سپس با خرده‌گیری بر این روایات، ترجیحی در یکی از این دو نظر ندیده است؛ با این افزوده: مگر اینکه گفته شود روایات دسته دوم در شرح قضیه نارسایی دارد^۱ تا قابل پذیرش شود.

جالب توجه است که در حالی در ترجمه مترجم محترم شیعی ما از اشاره کوتاه به شأن نزول آیات یادشده دریغ می‌ورزد که آلوسی مفسر اهل سنت، با حسن توجه و دقت خود درباره سوره «انسان» خاطرنشان کرده است که بنا بر نزول این سوره درباره اهل بیت، از لطایف این است که خداوند برای رعایت حرمت «بتول» و «نور چشم» رسول، در برشماری نعمت‌های بهشتی نامی از حورالعین نبرده و تنها تصریح به «ولدان مخلصین» کرده است: «و من اللطائف علی القول بنزول السورة فیهم (اهل البيت) إنه سبحانه لم يذكر فیها الحور العین وإنما صرح عز وجل بولدان مخلصین رعاية لحرمة البتول و قره عین الرسول»؛^۲ حسن دقت و توجهی که مورد استقبال علامه طباطبایی نیز قرار گرفته است.^۳

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۵، ص ۹۶-۱۰۵.

۲. آلوسی، روح المعانی، ج ۱۵، ص ۱۷۴.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۲۰، ص ۱۳۱.

البته ناگفته نماند که در ترجمه برخی آیات در موضوع کلی مورد نظر ما گاه به شأن نزول اشاره شده است؛ مانند آیه مباحله در «آل عمران» که البته ترجمه دقیق و بلکه درست «أنفسنا» به وزن «پسرانمان» و «زنانمان»، «خودهامان» است و نه «خودمان» که در ترجمه آمده است؛ نیز شرح قضیه پنهان شدن پیامبر (ص) در غار هنگام هجرت به همراه ابوبکر که دچار نگرانی شده بود و پیامبر (ص) به او دلداری داد که غمگین نباشد و در ترجمه آیه ۴۰ توبه آمده است، به درستی به تبع مفسران و حتی برخی متکلمان ما مانند شیخ مفید، شرح و استدلال شده است که ضمیر در جمله «فأنزل الله سكينته عليه» به پیامبر (ص) برمی‌گردد و نزول آرامش الهی بر آن حضرت بوده است و نه ابوبکر که برخی از اهل سنت توهم کرده‌اند؛ چنان که در ترجمه آیه «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»، در چاپ اخیر اشاره به شأن نزول آن شده و آمده است: «نزول این آیه درباره خاتم‌بخشی امیرالمؤمنین علی (ع) مورد اتفاق مفسران شیعه و بیشتر مفسران اهل سنت است»؛ هر چند به نظر ما ترجمه «وَلِيكُمُ اللَّهُ» به «یار و یاور» و اصل قرار دادن آن و آوردن سایر معانی در پاورقی، درست نیست و شرح آن به تفصیل گذشت.

ب) آیه علم‌الکتاب، رعد، آیه ۴۳

آیه آخر سوره «رعد» یکی از آیاتی است که میان مفسران شیعه و سنی محل بحث و اختلاف قرار گرفته است که در آن با اشاره به گفته کافران که به پیامبر (ص) می‌گفتند: تو پیامبر نیستی، خداود پاسخ می‌دهد: به آنان بگو: بس است که خدا میان من و شما گواه است و آن کسی که علم کتاب نزد اوست: «و يقول الذين كفروا لست برسلاً قل كفى بالله بيني وبينكم و من عنده علم الكتاب». موضوع اختلاف، جمله «و من عنده علم الكتاب» است که مراد چه کسی است؟ گفته‌های چندی مطرح شده است؛ از جمله اینکه مقصود عالمان یهودی و مسیحی عصر نزول است و برخی هم آن را محدود به کسانی از اینان مانند عبدالله بن سلام و سلمان فارسی کرده‌اند که اسلام آوردند.

اما مفسران ما مانند جناب طبرسی در تعیین مقصود از آن، روایاتی را شاهد گرفته‌اند که مراد از آن را امامان اهل بیت (ع) به ویژه علی (ع) شمرده است؛ مانند روایت برید بن معاویه از امام صادق (ع) که مقصود آیه ما هستیم و علی اول ما و افضل ما و بهترین ما پس از پیامبر (ص) است: «إِنَّا نَا عَنِّي وَ عَلِيٌّ أَوْلَانَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ (ص)». برخی روایات اهل سنت نیز مؤید همین معناست.

اما آنچه در پاورقی ترجمه «و من عنده علم الكتاب» در شش سطر آمده و با وجود تعدیل آن در مقایسه با چاپ نخست، همچنان بر آن تأکید می‌شود، این است که مراد «آگاهان واقعی به

تورات و انجیل یعنی علمای یهودی و مسیحی عصر نزول این آیه است که شواهد ظهور پیامبر خاتم(ص) را در کتاب‌های آسمانی خویش دیده بودند و عده‌ای از آنها هم پس از بعثت رسول خدا(ص) به او گرویدند». مترجم محترم در تأکید بر این معنا به آیه «أولم یکن لهم آیه أن یعلمه علماء بنی اسرائیل» استشهد می‌کند و روایات یادشده در تطبیق آیه بر علی(ع) را از «باب جری و تطبیق مفهوم آیه بر مصداقی خاص» شمرده است؛ تازه با این قید که «این هم در صورتی است که مراد از «الکتاب» را در اینجا قرآن کریم بدانیم» و پیداست نظری همان معنای نخست و دست‌کم ترجیح آن است؛ به‌ویژه اگر جمله محذوف از چاپ نخست در تأکید بر این معنا نیز شاهد گرفته شود.

اما چنان‌که به اشاره گذشت، علامه طباطبایی که بارها در شرح روایات تفسیری و تعمیم مفاد آیات، به اصل ثابت «جری و تطبیق» استناد کرده است، در اینجا نه تنها سخنی از آن پیش نمی‌آورد، بلکه بر رد گفته‌های دیگر مفسران اهل سنت که عمدتاً آن همان گفته ترجیحی مترجم است، استدلال کرده و تأکید جسته است. پاسخ آقای طباطبایی مبتنی بر دو نکته کلیدی است؛ یکی اینکه سوره «رعد» مکی است و دیگر اینکه آنچه در آیه آمده مسئله شهادت است و نه صرف علم و هیچ‌یک از عالمان اهل کتاب، آن روز ایمان نیاورده بودند تا شهادت دهند و کسی هم از آنان شهادت نداده است؛ از این رو معنا ندارد به استناد شهادتی که حتی یک نفر نیز انجام نداده، احتجاج شود.

این گفته هم که مقصود افرادی از اهل کتاب است که اسلام آوردند و دیدیم در توضیح و استدلال مترجم آمده بود، اساساً جایی ندارد؛ چون اینان همه در مدینه اسلام آوردند و نه مکه که مترجم نوشته است: «عده‌ای از آنها پس از بعثت رسول خدا(ص) به او گرویدند»؛ چنان‌که نقل شده است وقتی از سعید بن جبیر مفسر پرسیدند آیا مقصود از آیه عبدالله بن سلام است، پاسخ داد: نه، چگونه چنین چیزی می‌شود، در حالی که این سوره مکی است: «لا و کیف و هذه السورة مکیة».

اگر چنان بود که ظاهر سخن مترجم نشان می‌دهد، ابن تیمیه که از مخالفان سرسخت معنای شیعی آیه است، تا آنجا پیش نمی‌رفت که ادعای اجماع بر مدنی بودن خصوص این آیه کند (!): «وقال بعضهم: - و هو ابن تیمیه و قد أغرب - أن الآیه مدنیة بالاتفاق، و هو كما تری». ^۱ او نیز همانند مترجم محترم ما مدعی می‌شد که برخی از اهل کتاب مانند عبدالله بن سلام پس از بعثت در مکه ایمان آوردند. البته ممکن است مقصود مترجم از «پس از بعثت»، دوران مدینه

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۱، ص ۳۸۴.

باشد که در این صورت اشکال آن آشکارتر است؛ چون سوره مکی است و نمی‌توان با گفته ابن تیمیه همراهی کرد.

علامه طباطبایی تأکید دارد مقصود آیه صرف «علم» که در استشهاد مترجم محترم نیز آمده نیست؛ بر همین اساس نمی‌تواند مقصود صرف تحمل شهادت و ادای آن پس از اسلام آوردن باشد، وگرنه می‌شد به علم خود کافران که می‌دانستند قرآن کلام خداوند است، احتجاج کرد و سراغ کافران اهل کتاب رفت. آقای طباطبایی این توضیحات را مؤید گفته جمعی و نیز روایات فراوانی از اهل بیت (ع) می‌شمارد که مقصود از «من عنده علم الکتاب» را علی (ع) شمرده و آنها را بازگو کرده است. تأکید جناب علامه این است که اگر این آیه بر یکی از کسانی که آن زمان به پیامبر (ص) ایمان آورد منطبق باشد، آن شخص علی (ع) بود که عالم‌ترین فرد به قرآن بود و روایات متعدد معتبر شاهد آن است و اگر درباره ایشان جز حدیث ثقلین که متواتر از طریق شیعه و سنی است نبود، همان کفایت می‌کرد.^۱

ج) آیات دیگر

در ترجمه موضوع بحث، به جز دو آیه یادشده، آیات دیگری نیز جلب توجه می‌کند؛ مانند آیه ۱۴۳ بقره: «و کذلک جعناکم أمةً وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس و یكون الرسول علیکم شهیداً»، آیه ۷۸ سوره حج: «و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ملّة ابراهیم هو سَمّیکم المسلمین من قبل و فی هذا لیکون الرسول شهیداً علیکم و تكونوا شهداء علی الناس»، آیه ۱۰۵ سوره توبه که در مقایسه با آیه مشابه پیش از آن، مسئله عرضه اعمال بر «مؤمنان» را نیز مطرح کرده است: «و قُلْ اعملوا فَسَیَرُ اللهُ عملکم و رسولُهُ و المؤمنون» و به شرحی که برای نمونه علامه طباطبایی به ویژه به استناد روایات متعدد آورده، مقصود عرضه اعمال بر امامان (ع) است. در این موارد شایسته یا لازم است دست‌کم به شأن نزول یا روایات و بیان تفسیری آن، همانند دیگر موارد اشاره شود.

افزون بر این آیات، آیه ۱۷ سوره هود است: «أ فمن کان علی بینة من ربّه و یتلوه شاهدٌ منه» که مترجم محترم در تبیین «یتلوه شاهدٌ منه» با وجود اذعان به «شماری از روایات فریقین» که «مصدق شاهد، علی بن ابی طالب (ع) است»، ترجیح داده است که مراد از آن را جبرئیل بشمارد؛ با این استدلال که «یتلوه» به قرینه غالب موارد استعمالش در قرآن، به معنای «خواندن و تلاوت کردن» است؛ اما علامه

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۱، ص ۳۸۴-۳۸۹.

طباطبایی استدلال کرده است که این کلمه از ماده «تَلَو» است و نه «تلاوة» و به هر حال مقصود از مصداق آن علی (ع) است که در روایات شیعه و سنی آمده است.^۱

جمع بندی

سخن گرچه به درازا کشید و نقد یا نقدهای دیگری نیز بر ترجمه نوشته شده که این بنده ندیده است، اما اهمیت ترجمه قرآن به صورت کلی آن هم وقتی در قالب تفسیرگونه منتشر می‌شود و به ویژه از منظر مسئله بسیار مهم ولایت و امامت که در منظومه اعتقادی شیعه پس از توحید و نبوت، مهم‌ترین رکن و تاریخی‌ترین موضوع و خاستگاه اصلی آن قرآن کریم است، و بالاخص وقتی از جایگاه حوزه‌ای شیعی نوشته و منتشر می‌گردد و طبعاً مورد استقبال علاقه‌مندان و حتی برخی مقامات عالیه دینی و سیاسی قرار می‌گیرد، عذر این اهتمام و بسط سخن است.

همه با این امید که در عمل نیز مورد استقبال مترجم و ویراستاران محترم قرار گیرد و اگر هم گفته شود که مترجم در تمام موارد یادشده طبق برداشت خود و نه این مفسر یا آن متکلم عمل کرده و او مقلد دیگران نبوده است، دست کم دیگران به ویژه فرزنانگان از اهالی علم و فرهنگ که مجال بررسی تفصیلی ترجمه را ندارند، بر آنچه در این ترجمه «آمده» و «نیامده» واقف گردند یا بیشتر واقف شوند؛ چه با رویکرد کلی آن همراهی داشته باشند و چه نداشته باشند.

و الصلاة والسلام علی آل الله الطاهرين والسلام علیکم وعلی عباد الله الصالحین.